

بیانیه کمیته مرکزی

موج گسترده دستگیری ها و ربودن ها را تنها با اعتراضات گسترده می توان سد کرد!

ددمنشی رژیم نشان داد که، ایستادگی و مقاومت دانشجویان به تنهایی کافی نخواهد بود. جنبش های اجتماعی ایران اکنون بیش از پیش به اعلام همبستگی، به پشتیبانی یکدیگر نیازمندند تا رژیم موفق به خاموش کردن صدای تک تک آنها نشود. بقیه در صفحه 2

.....

درسهای اعتصاب

درحاشیه به پایان برده شدن اعتصاب کارگران نیشکرشوش امیر جواهری لنگرودی



بقیه در صفحه 2

.....

بیانیه دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب دانشگاههای ایران

پیرامون احکام صادره برای سه دانشجوی پلی تکنیک تنها راه تداوم و پیروزی جنبش، مبارزه پیگیرانه است.

بقیه در صفحه 4

.....

* دیدگاه *

خاورمیانه و موقعیت ایران

بقیه در صفحه 18

گزارشگران

.....

دوست عزیز! خونسرد باش!*

فواد شمس



لیبرالیسم وطنی جاده صافکن سرکوب چپ

بقیه در صفحه 5

.....

* دیدگاه *

شما را چه به «چه»؟

هزیر پلاسچی



بقیه در صفحه 9

سلام دمکرات

.....

زنان، گروگان های بی صدا

بقیه در صفحه 13

روشنگری

.....

* دیدگاه *

دمکراسی و مبارزه طبقاتی

لیبرالیسم!
بینا داراب زند

بقیه در صفحه 14

.....

بیانیه کمیته مرکزی

موج گسترده دستگیری ها و ربودن ها را تنها با اعتراضات گسترده می توان سد کرد!

پس از سوء قصد به جان مجید حمیدی، از اعضا "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" و همچنین عضو "کمیته دفاع از محمود صالحی" در سندج، فریدون نیکوفرد، از فعالین و نمایندگان کارگری نیشکر هفت تپه، که روز پنجشنبه مورخ ۱۳۶۸/۷/۲۶ از سوی ماموران جمهوری اسلامی در منزلش دستگیر و به نقطه نامعلومی انتقال داده شده است. در برابر اعتراض کارگران آزاد شد. طبق اخبار رسیده، مجدداً امروز صبح از طرف نیروی اطلاعات گسترش دستگیری ها و ربودن ها، اعدام، قلع و قمع فعالین جنبش های اجتماعی برای ایجاد رعب و وحشت و خفه کردن هر صدای مخالف، نشانه این بوده است که رژیم اسلامی ایران خود را تنها بر سرنیزه متکی می داند!

پس از حمله به فعالین جنبش زنان و راه اندازی "کارناوال ها" ی شکنجه و مرگ بنام "مبارزه با فساد اجتماعی"، پس از اعدام دونفر در سندج به جرم قتل یک فرمانده سپاه،... دستگیرهای گسترده و زندان کردن فعالان در آذربایجان، ردیف شدن خط اعدام ها در اهواز، رژیم همچنان با اعتصاب و تحصن پیشروی کارگران در نیشکر هفت تپه، مقاومت و مبارزات، اعتراضات دانشجویان و جوانان در دانشگاه تهران مواجه گشته است. کارگران نشان دادند که خواسته هایشان مشخص است و کوتاه نمی آیند. دانشجویان نیز نشان دادند که عکس العمل در مقابل سرکوب آنگونه که رژیم می پندارد، بی معنی است. اینک رژیم در شهرهای مختلف، دزدانه به سراغ فعالین کارگری می رود. کارگرانی که برای حقوق صنفی خود، برای دریافت مزد کارشان، برای حق تشکل شان به پا خاسته اند، توسط مامورین رژیم از خانه شان روده می شوند.

ددمنشی رژیم نشان داد که، ایستادگی و مقاومت دانشجویان به تنهایی کافی نخواهد بود. جنبش های اجتماعی ایران اکنون بیش از پیش به اعلام همبستگی، به پشتیبانی یکدیگر نیازمندند تا رژیم موفق به خاموش کردن صدای تک تک آنها نشود. با گسترش اعتراضات در مصاف با وسعت سرکوب می توان نقشه های رژیم اسلامی را نقش برآب کرد. ایستادگی و مقاومت گسترده، شکستن موانع پراننده کاری ها و سازماندهی عظیم سلسله اعتراضات موجود کارگران و زحمتکشان درون کشور و بر جستگی بخشیدن به امر حمایت و پشتیبانی در عرصه جهانی از این مبارزات، موجب ناکامی و عقب نشینی رژیم می گردد.

کارگران، زنان، جوانان و دانشجویان، ملیت های تحت ستم! ساختن جامعه ای آزاد و رها، بر پایه برخورداری از امکانات مساوی و متحقق ساختن زندگی برابر در درون کشور، تنها به سازمانیابی و استقلال عمل تشکل ها و نهادها و اتحاد عمل و سراسری کردن این مبارزات امکانپذیر است.

ما ضمن پشتیبانی از اعتراضات گسترده کارگران، معلمان، جنبش های زنان و دانشجویان و اقلیتهای تحت ستم، با محکوم کردن تیر اندازی به جان مجید حمیدی، فعال "کمیته دفاع از محمود صالحی" و از اعضا "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری"، آزادی فوری فریدون نیکوفرد، از فعالان نیشکر هفت تپه، آزادی بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی ایران را خواستار می باشیم.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
شنبه ۲۰ اکتبر ۲۰۰۷

درسهای اعتصاب

درحاشیه به پایان برده شدن اعتصاب کارگران نیشکر شوش
امیر جواهری لنگرودی



سرانجام اعتصاب نزدیک به ۵۰۰۰ کارگر نیشکر هفت تپه شوش دانیال، بعد از یازده روز در پنج شنبه شب ۱۹ مهر ۱۳۸۶ به پایان برده شد. آنچه در این رهگذر قابل طرح بوده است، برشماری نکات قوت و ضعف این حرکت و دلنگرانی از سازوکارهای ویرانگر پشت صحنه رژیم در به تعطیلی کشاندن این صنعت است. نگاهی به یکی از چندین گفتگویی که رادیو برابری با کارگران نیشکر هفت تپه داشته، دقت و هوشیاری کارگران را در این اعتصاب به تمامی نشان می دهد.

برنامه ساز رادیو برابری "ویدا هوشیار" در گفتگوی اش با یک تن از فعالین کارگری هفت تپه، در پنجشنبه ۱۲ مهر می پرسد: امروز آنجا چگونه بود، درگیری شد یا نه؟ پاسخی که از کارگر مربوطه می شنویم، توگویی همه سراسرامید، هیجان، نقشه مند بودن و شورو اشتیاق مبارزه برای بازپس گیری همه آنچه را که از دست داده اند می باشد. آنهم نه فقط خود، بلکه از زبان دهها تن از کارگران چنین می گوید:

« امروز که از محل شرکت حرکت کردیم ... نیروهای انتظامی جاده ها را بسته بودند. بچه ها از هر طور که شده از جاده های فرعی خودمان را به شوش رساندیم. ... حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفری شدیم. نیروهای انتظامی فرصت دیگه به ما ندادند. آنچه از بچه ها در تجمع بودند. نیروهای انتظامی با مشت و لگد و باتوم، به هر حال با نفراتی که داشتند، خیلی از بچه ها را زدند و حدود ۱۰ تا ۱۵ نفری را زخمی کردند و چند نفری را بازداشت کردند. البته تا الان که خیر دارم، چند تاشون را آزاد کردند... و این آزادی هم بیشتر برای اینستکه، فردا که روز قفس دارند، نمی خواهند تبلیغی بشه، برای خودشون... که یک حالت منفی برای خودشون نداشته باشه! ... برنامه امروز نیروی انتظامی از قبل زمینه چینی شده بود. موقعی که به محلی آمدیم که همیشه آنجا جمع می شدیم و بصورت راه پیمایی از آنجا به سمت فرمانداری حرکت می کردیم، آنجا ماشینهای نیروهای انتظامی مستقر شده بودند. از قبل مستقر بودند. همراه با آمبولانس و گارد ضد شورش و لباس شخصی هاشون. یعنی اگرما پانصد نفر بودیم، آنها حداقل از ما کمتر نبودند که بیشتر بودند و برنامه را از قبل چیده بودند...» در همین زمینه بیشتر درخبرها آمده بود که در تاریخ ۹ مهر ۱۳۸۶، همزمان با ادامه اعتصاب و تجمعات اعتراض آمیز کارگزاران نیشکر هفت تپه، نیروهای یگان ضد شورش نیروی انتظامی برای برخورد با کارگران معترض به منطقه اعزام شدند.

همینطور در برابر پاسخ پیش گفته، برنامه ساز رادیو برابری می پرسد: " شنیده شده اینهایی که بازداشت شدند، به اینها اتهامات سیاسی هم زده بودند؟" کارگر پاسخگو، فوراً بر زبان می راند:

« آره. مشخص است. باید اتهامات بزنند. مثلاً یکی از اتهاماتشان این است که شما دارید جو شهر را متشنج می کنید، آشوب می کنید. مثل هم اینهایی که می گویند ارانل و اوپاش و هزار تا ترفندی که به کار می برند و به مردم تهمت می زنند. به ما هم همینطور. می گویند شما جو شهر را متشنج کردید، باعث آشوب در شهر شدید. با همین صحبتهایی که می کنید مردم دارند بر علیه نظام تحریک می شوند...»

خودشون دارند سیاسیش می کنند تا بتونند از آب گل آلود ماهی بگیرند. بتونند افراد را سرکوب کنند. البته همین الان و به همین صورت هم دارند خواسته های صنفی را سرکوب می کنند. اما می خواهند مسائل سیاسی را هم قاطی کنند که بتونند بیشتر سرکوب کنند...»

این همان ترفندی است که در رژیم پیشتر در رابطه با سرکوب فعالان جنبش کارگری سقز بکار گرفتند تا پرونده محمود صالحی و دوستان همراه وی را با کومه ی پیوند زدند و منصور اسانلو را با ادعای پرونده " بر هم زنده امنیت عمومی" و "اخلال در امنیت کشور" به جهتی کشاندند که باید با زندان ماندن، هزینه بپردازد.

کارگرانی که مشکلات و خواسته های خود را به سریعترین زبان ممکن نوشته اند و به مجامع جهانی ارسال داشته اند که ما تا امروز کار کرده ایم و می کنیم ولی بیش از سه ماه است که حقوق روزها و ساعات کاری خود را دریافت نداشته ایم و همچنان گرسنه ایم و گرسنه، "تشنج طلب" و "مخل آسایش نظم اجتماعی" لقب می دهند و آنان نیز به اجبار برای دفاع از موجودیت خود، در برابر نیروی ضد شورش و لباس شخصی ها دست به مقاومت می زنند.

کارگرفت تپه در ادامه گفتگوش با رادیو برابری می گوید:

« ما تا امروز با نیروی انتظامی مشکلی نداشتیم ولی امروز دیگر نهایت بی شرمی و نهایت پستی را از نیروی انتظامی دیدیم. واقعا - خانم هوشیار - خیلی اینها رذل اند. ما حقیقتا چنین انتظاری نداشتیم. چون باهاشان که صحبت می کردیم، چند روز جلوتر، می گفتند حقتان است. شما که حقوق نگرفته اید واقعا مشکل دارید. ما اگر دوازده ماه حقوقمان عقب بیفتد، کلی مشکل داریم. شما که دو ماه و الان نزدیک به سه ماه است که حقوق نگرفته اید. این صحبتها را که می کردند ما هم گفتیم: حتما آدمهای فهمیده ای اند، آدمهایی اند که می دانند درد جامعه چیست. ولی واقعا نمی فهمند، واقعا درد جامعه را نمی فهمند. همین طور می گویند: ماموریم و معذور. یعنی واقعا مامور و معذورند و آدمهایی اند بی چشم و رو.»

رادیو برابری: "شایدیم که تعداد زیادی زخمی شدند، صحت دارد؟"

« آره، آره، با مشت، با باتون، با لگد، همین طوری ها، همین طور می زنند. هر که جلوشان می آمد، می گرفتند و می زدند، بچه ها را با هرچی که دستشان بود می زدند، با چوبها و باتومهایی که داشتند. بی سیم هایی بلند می بستند که تهبان مثل قنداق تفنگ است. با همانها می زدند توی سر و صورت بچه ها. ما چکار کنیم؟ ما هم امروز نتونستیم. امروز نیروهایمان نسبت به همیشه کمتر بود...»

رادیو برابری: "مردم مطلع شدند که چی بر سر شما آمد؟"

« آره آره، زمانی مردم مطلع شدند، که کار از کار گذشته بود. کارگر ها را متفرق کرده بدند. این که امروز کمتر بودیم، به این خاطر بود که بریا یک روز تعطیلی گفتیم؛ اول توی شرکت جمع شویم بعد بیاییم شهر. نمی دانستیم که نیروهای انتظامی جاده ها را می بندند... این ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفری هم که به شهر آمده بودند، خودشان را از جاده های انحرافی به شهر رسانده بودند. بعد هم این نیروی انتظامی سریع دست به سرکوب زد تا نگذارند تجمع ما کامل بشود. اگر نیم ساعت دیگر طول می کشید، بچه ها خیلی بیشتر از اینها جمع می شدند... خیلی خوب شد، خیلی به نفع ما شد. تمام شهر دارند صحبت نیروی انتظامی را می کنند و حرفهایی که به نیروی انتظامی نباید بزنند، می زنند که دارند؛ کارگرها را می زنند. خودم که امروز در شهر تاب خوردم... می گویند: به کارگرهایی که سه ماه حقوق نگرفتند، بجای اینکه بیا بند دردی از ایشان دوا کنند، دارند با باتون می زنند به سرشان! »

رادیو برابری: "شاید شده که قول و قرار دادند که حقوق یک ماه را می دهند، ده روز دیگر بعد حقوق یک ماه دیگر می دهند. در این رابطه مدیریت چکار کرده و این حرف تا چه حد صحت دارد؟"

کارگر هفت تپه: «صحت دارد، یک حقوق را قرار بود که امروز بدهند، ولی - خانم هوشیار- این یک ترفند است! به قول خودمان ضد پاتک است... چون که فردا روز قدس است. بچه ها گفته اند که از مرکز استانداری (اواز) این پول را بدهند... از اعتبارات استانی یک پولی گرفته اند که به ما بدهند تا کارگران را قدری آرام بکنند. این ترفندشان است. مشکل ما که با این بک حقوق حل نمی شود... الان داریم میریم تو سه ماه، هر نفری از ما باید ۲۰۰ تا ۲۵۰

هزار تومان اول از همه باید کرایه منزل بدهیم، بعد پول آب است، پول برق، پول تلفن است و کلی هزینه های دیگر... خرج مدرسه است، خرج زندگی است، وام ها و... این یک حقوق حتی برای امرار معاش هم کم است...»

رادیو برابری: "ادامه حرکت و اعتراضات کارگران به چه شکال خواهد بود؟"

فعال کارگری نیشکر: «سهمی دادند و از این ترفند، افراد را کمی آرام کردند. البته خیلی از ما حقوق نگرفتند... دوباره از روز شنبه فعلا در همان محدوده شرکت، تا زمانی که جو را دوباره آماده کنیم برای آمدن به شهر... البته قولهایی هم داده اند ولی این قولها مثل قبلا فقط همان پناه بر خدا و خدا کریمه و درست میشه و انشاءالله است. همین انشاءالله، انشاءالله ۲۸ سال است ما را بیچاره کرده...»

همین کارگران با پایان بردن اعتصاب در روز پنج شنبه ۱۹ مهر ۸۶ با اتحاد و مبارزه پیگیر شان، حقوق عقب افتاده و پاداش های آنان پرداخت شده است... در حال حاضر کارگران با آتش بست مشروطه، کار را آغاز کرده اند، در صورتی که تا چند روز دیگر به سایر خواسته های مایاسخ مثبت داده نشود، اعتصاب را از سر خواهیم گرفت...» کارگران نیشکر هفت تپه با پایان بردن اعتصاب طی اطلاعیه ای اعلام داشتند:

«دو هفته مبارزه ما به موفقیت های خوبی رسید.

اتحاد ما رمز پیروزی ماست. حقوق شهرویی را دریافت کردیم. اما برای باقی طلب های ما وعده ۱۵ روز دیگر را داده اند. برای اینکه نگذاریم دوباره دستمزد ما را به عقب بیندازند، اخراجمان نکنند و نمایندگان دلسوزی که سخنگویان ما بودند را زیر فشار نگذارند. هر هفته جمع می شویم و در مورد وضعیت خود و مسائل فوری کارمان تصمیم می گیریم.

هر هفته روزهای پنجشنبه ساعت ۱ تا ۲ جمع خواهیم شد و این را حق مسلم خود، تشکل واقعی خود می دانیم.»

در برابر چنین پیشروی و در همان روز پایان اعتصاب روزی نامه کیهان از قول عبدالرضا دانایی فر، مدیر عامل شرکت مادر تخصصی محصولات کشاورزی دامی و منابع طبیعی وزارت جهاد کشاورزی اعلام داشت: «... کارخانه شکر این شرکت به عنوان کارخانه ای دست دوم اوایل دهه ۴۰ از خارج خریداری و با حدود ۷۰ سال قدمت، تاکنون ۴۵ دوره بهره برداری را در ایران پشت سر گذاشته و در زمان حاضر دارای حدود ۴۵۰۰ نفر نیرو است.» دانایی فر افزود:

«تمام تولید ۴۰ هزارتنی کارخانه شکر شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه سال ۸۶ توسط شرکت بازرگانی دولتی خریداری شد و هم اکنون هیچ شکری در این کارخانه موجود نیست.» وی افزود: «براین اساس، نسبت دادن واردات شکریه تاخیر در پرداخت حقوق کارکنان شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه و تجمع تعداد محدودی از کارکنان این شرکت کاملا بی اساس است.»

این عالی جناب، برای از سر و آوردن، مسئولیت دولت و بخش خصوصی و منسی نمودن شبکه عظیم مافیای آقا زاده ها گفت: «علت تاخیر در پرداخت حقوق کارکنان و مشکلات تقنینگی شرکت یاد شده را ناشی از مشکلات ساختاری این شرکت دانست که به سال های گذشته مربوط می شود.»

(روزنامه کیهان، پنجشنبه ۱۹ مهر ۱۳۸۶ (۱۱ اکتبر ۲۰۰۷)، ش ۱۸۹۲۱)

وقتی پای مشکلات ساختاری به میان کشیده شد، کمبود تولید، تعدیل نیروی کار، اخراج ها، و بازنشستگی های زودرس، باز خرید ها و تعطیلی کارخانه معنی پیدا می کنند. نظیر چنین زمینه سازی هایی پیشتر از این بر سر صنعت نساجی، در بخشهایی وسیعی از ایران سرازیر کردند و سرانجام این صنعت را به گل نشانند. اگر این سخنان اعلام شده در کیهان را در برابر اظهارات "سهیلا جلودارزاده"، عضو "فراکسیون کارگری" مجلس اسلامی در گفتگو با سایت "آفتاب" اعلام کردید: «... معتقدم چنانچه دولت برای سودجویی شکر وارد کرد، باید در پیشگاه خدا و نظام پاسخگو باشد، نیشکر هفت تپه اولین کارخانه ای نیست که به خاطر سیاست های نادرست تعطیل میشود و به اعتصاب کارگران منجر میشود.» فراردهیم. خود افشاء گری سهیلا جلودار زاده، نشان می دهد که دولت سرمایه دار جمهوری اسلامی، درست در راستای سیاست های تا حال اعلام داشته خود، مبتنی بر پشتیبانی

بخش خصوصی و اجراء احكام اصل ۴۴، همه و همه با نوسانات اصلاح ساختاری، بخشهای مختلف صنایع را با ورشکستگی روبرو ساخت و بحران بیکاری فزاینده و خانه خرابی میلیونها کارگر را در عرصه های گوناگون صنعت با خود به دنبال داشته است.

چدا از این، باز هم سایت " آفتاب " از قول غلامرضا تاج گردون، معاون سابق سازمان مدیریت و برنامه ریزی و کارشناس اقتصادی در باره بحران نیشکر گفته است: « استفاده ابزاری از تعرفه برای کسب در آمد کار غلطی است و در مقابل استفاده ابزاری از تعرفه و ایجاد رانت برای قشر خاصی مذموم تر است » وقتی از او می پرسند: « آیا فکر می کنید، پشت قضیه واردات بی رویه شکر، باند و یا مافیایی وجود دارد؟ » وی پاسخ می دهد: « اینکه یک باندی پشت این قضیه بوده، حتما هست ... و این مسئله بیشتر ناشی از بی برنامه گی در امر واردات است. » (سایت آفتاب، ۱۴ مهر ۸۶)، همین مختصر نشان می دهد، که کیهان بار دیگر برای فراهم آوردن زمینه سرکوب کارگران و توجیه بی عملی دولت احمدی نژاد که قرار بود، پول نفت را بر سر سفره همین مردم ببرد، در کنار سیاست ها مخرب و ویرانگر محمد جهرمی وزیر کار، سیلابی از خون و مرگ را در برابر کارگران و خانواده های آنان، به صف می کشد.

اما درسهای اعتصاب کارگران نیشکر و گفتگوهای زنده فعالان این اعتصاب با رادیو برابری نشان داد، که کارگران تمامی ترفند ها، تهدید ها و احضارها و سرکوبیها را با روحیه قوی مبارزاتی، پس می زنند. تصمیم دارند که خود را متشکل نمایند و به سوی سازماندهی تشکیل سندیکای مستقل خویش حرکت کنند. کارگران بیش از پیش به قدرت اتحاد عمل خویش پی بردند و در یافتند، هر کجا که کارفرما و دولت حامی آن، پیشروی کردند، جایی بود که کارگران در پراکندگی بسر می بردند و همه توان و ظرفیت شان را در برابر صاحب شرکت بخدمت نگرفتند. پس باید در دوره اخیر برای تسلیم و به عقب نشاندن کارفرما و نیروی ضربتی و سرکوب گر دولتی، با پویایی و اتحاد و قدرت سازمانیافته به میدان آمد و با دیگر جنبش های اجتماعی موجود در صفا عظیم به حرکت در آمد. کارگران در مهلتی که به کارفرما و دولت حامی وی داده اند، نباید به وعده ها دلخوش کند بلکه لازم می نماید که اینبار در هماهنگی و با اطلاع رسانی گسترده، و شریک نمودن توده وسیع کارگران در تصمیم گیریها و سیاست گذاری های کوچک و کلان، تجمعات پراکنده را در دو سطح صنعت و کشاورزی در روی زمین زیر کشت و عرصه کارخانه بهم مربوط گردانند. قدرت دشمن تنها از پراکندگی نیروی مبارزاتی ما، فراهم می آید. باید متشکل شد و با استقلال عملی فعال و مستحکم این مبارزه را به جلو برد.

۱۵ اکتبر ۲۰۰۷

.....
**بیاتیه دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب دانشگاههای ایران
پیرامون احكام صادره برای سه دانشجوی پلی تکنیک
تنها راه تداوم و پیروزی جنبش، مبارزه پیگیرانه است.**

امروز در شرایطی که سر می بریم که جامعه و جنبش های اجتماعی در موقعیتی خطرناک و سرنوشت ساز قرار گرفته اند. همگان می دانند که تعرضی وسیع به ابتدایی ترین حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی در جریان است. هدف اصلی این تعرض سبانه چیزی جز محاصره و نابود سازی جنبش های اجتماعی آزادی خواه و معترض به وضعیت موجود نیست. قرار است دور دیگری از بقاء حاکمیت بر ویرانه این جنبشها استوار شود. استراتژی همیشگی حاکمیت در مقابل جنبشهای آزادی خواه که همواره چیزی جز سرکوب عریان نبوده است، به واسطه ترس از تعمیق و رادیکالیزه شدن این جنبشها و بر متن تشدید تخصصات خارجی و دست بالا پیدا کردن رژیم در این تخصصات، به برکت سیاستهای امپریالیستی آمریکا و متحدینش در منطقه، اوج گرفته است. جنبش کارگری و اعتراضات معلمان و دیگر اقشار زحمتکش جامعه به شدت سرکوب می شود و مبارزین آن راهی زندان می شوند. خواسته های برحق جنبش زنان لگدمال می شود و دستگیری فعالان این جنبش شدت می یابد. به بهانه برقراری امنیت اجتماعی، حرمت انسانی شهروندان عادی جامعه پایمال می شود.

نوگ تیز پیکان این حمله، اما متوجه دانشگاه و جنبش دانشجویی است. نظم حاکم به خوبی می داند که بدون سرکوب تمام عیار جنبش دانشجویی، که اساساً سویی ای سیاسی دارد و معطوف به ایجاد تغییرات رادیکال سیاسی و اجتماعی است، عقب راندن جامعه ممکن نیست. تحمیل حقیقتان به جامعه بدون درهم شکستن بلندگوی رسای اعتراض آزادی خواهانه آن - یعنی دانشگاه - ممکن نیست. در عین حال در طرف مقابل نیز عقیم گذاشتن سیاست سرکوب و از بین بردن فضای نظامی حاکم بر جامعه بدون مبارزه ای پیگیرانه، قاطع، متشکل و هدفمند ممکن نیست. بدون شك جنبش دانشجویی سهم بزرگی در به پیش راندن این مبارزه و به پیروزی رساندن آن بر دوش دارد. در این میان جنبش دانشجویی بدون اتخاذ استراتژی، سیاست و افقی رادیکال و سازش ناپذیر، در تمایز با جناحهای مختلف حکومتی و همچنین دولتهای خارجی و در تقابل با سیاستها و نسخه های گوناگون و ارتجاعی آنان قادر نخواهد بود مبارزه ای پیروزمند را به سرانجام رساند. نباید اجازه داد که جناحهای مختلف قدرت حاکم، جنبش دانشجویی را به پیاده نظام خویش تبدیل و آنرا به خود ضمیمه کنند. نباید اجازه داد دور دیگری از مبارزه دانشجویان و فداکاری های آنها به پای چنین جریانهای نوشته شوند. توم جنبش دانشجویی به افق سازشکارانه و تماماً واپس گرایانه ی جناحهای به اصطلاح منتقد « درون حکومتی » تنها فعالان این جنبش را به مسلخ سرکوب و بی افقی می کشاند. همچنانکه می تواند این سه دانشجوی زندانی را قربانی اصطکاک منافع و نبرد قدرت جناحین حاکمیت جمهوری اسلامی دانست.

پس از شکست اپوزیسیون راست طرفدار غرب در پیشبرد برنامه های سیاسی خود در ایران، گرایشات راست و لیبرالی درون حاکمیت (از قبیل احزابی چون کارگزاران، جبهه ی مشارکت، اعتماد ملی و بقایای نهضت آزادی) با به راه انداختن کمپینی کثیف علیه فعالین رادیکال دانشجویی، با توسل به تحریک نیروهای سرکوب دولتی و نزدیک به دولت موجود، به تقلای مزبوحانه در جهت مصارعه جنبش دانشجویی در خدمت رقابتهای انتخاباتی و فرا انتخاباتی خود با جناح حاکم بر همین « دولت » (!) افتاده اند. ضروری ست جنبش رادیکال دانشجویی، با اتکا به بدنه دانشجویان، به منظور حفظ استقلال خود در مواجهه با جناحین قدرت حاکم و در برابر فرایند تغذیه تمامیت رژیم از نیروی فکری و مادی این جنبش و تضعیف نیروهای مترقی اجتماعی مقاومت نمایند. باز هم تأکید می کنیم، امروز تنها اتحاد استراتژیک جنبشهای اجتماعی، جنبش کارگری و اقشار زحمتکش جامعه، زنان و دانشجویان و همبستگی آنها برای پیشبرد مبارزه ای رادیکال، سازش ناپذیر، متشکل و هدفمند و مرزبندی صریح سیاسی با جناحهای مختلف قدرت و دخالت دولتهای خارجی، به ویژه آمریکا و متحدانش، می تواند تضمین کننده پیروزی بر استبداد و به کرسی نشاندن آزادی و برابری باشد.

ما دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب دانشگاههای ایران، ضمن پافشاری بر خواست آزادی فوری دانشجویان زندانی پلی تکنیکی (قصابان، توکلی، منصور) و فراخواندن دانشجویان به مبارزه برای رهایی آنان و محکومیت هر نوع استعدا و استمداد از شخصیتها و نهادهای حاکمیت، برای آزادی دانشجویان، خواستار تحقق بدون قید و شرط مطالبات زیر می باشیم:

- 1- آزادی فوری دانشجویان درینند و کلیه زندانیان سیاسی
- 2- لغو کلیه احكام کمیته های انضباطی و تمامی تضيیقات و اقدامات سرکوبگرانه علیه فعالین دانشجویی
- 3- حذف فضای پانگانی و نظامی حاکم بر دانشگاه و آزادی فعالیتهاى اجتماعى و سیاسى در دانشگاه
- 4- آزادی برپایی تشکلهای مستقل دانشجویی، به عنوان ظرف اعمال اراده دانشجویی و الغاء انحصار تشکلهای حکومتی در دانشگاهها
- 5- لغو هرگونه تبعیض بر مبنای جنسیت در دانشگاه و الغاء هرگونه جداسازی جنسیتی
- 6- تحقق تمامی خواسته های صنفی دانشجویان

دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب دانشگاههای ایران
.....

دوست عزیز! خونسرد باش!*

فواد شمس



لیبرالیسم وطنی جاده صافکن سرکوب چپ

3 سال پیش یکی از دوستان دانشگاهی به نقل از یکی از ژورنالیست‌های آن زمان روزنامه‌های اصلاح‌طلب با حالتی تمسخرآمیز از «سوسول سوسیالیست‌ها» حرف می‌زد. شاید در آن زمان هیچ‌کس حتی همان ژورنالیست اصلاح‌طلب و دوست دانشگاهی‌اش آن قدر تیزبینی نداشتند که افق پیشروی تضادهای اجتماعی- طبقاتی با چنان سرعتی پیش رود که همان سوسول سوسیالیست‌ها آن قدر اهمیت پیدا کنند که موجب نگرانی ژورنالیست فوق‌الذکر و سردبیر و رفقاییش در نشریه «شهروند امروز» شود. تا جایی که از رفقاییش بخواهد که همه با هم متحدانه منتظر شوند و تفرنامه‌ای بر ضد چپ منتشر کنند.

التقاط کهنه و نخ نما شده

محمد قوچانی می‌نویسد: «تاریخ التقاط در ایران البته تاریخی دراز دامن است» (التقاط جدید - محمد قوچانی - هفته نامه شهروند امروز - شماره 19) خواننده ی این جمله، می‌بایست 2 صفحه از پاراگراف‌های بلند و اکثراً نامرتب ایشان را بخواند تا حدود و ثغور درازای این "دامن" را نویسنده برایش تعیین کند. "دامنی" که به وسعت تاریخ بشری است: "از ایران باستان عصر اشکانیان تا تمدن اروپایی معاصر!" البته قبل از آن باید چند جمله پارادوکسیکال که نویسنده در کنار هم ردیف کرده را بخواند: «التقاط اگر چه در لغت معنایی نکوهیده دارد اما در عمل فرآیندی طبیعی است. هیچ فرهنگ و تفکر نابی در جهان دیده نشده است. فرهنگ‌های پیشرفته بشری محصول التقاط‌های تاریخی‌اند.» (همان جا)

شهروند سردبیر ما چون در مقام دانای کل مشغول ترسیم یک کاریکاتور عظیم از چندین ابر روایت سترگ قرون متمادی زندگی بشری است، نه وقت دارد و نه بر خود لازم می‌بیند که لااقل معنای لغوی این واژه «نکوهیده» را توضیح دهد و تشریح کند. چگونه است که التقاط در عمل به «فرآیندی طبیعی» بدل شده است؟ که محصول آن «فرهنگ‌های پیشرفته بشری» شده است؟ این چه امر نکوهیده‌ای است که هم طبیعی می‌نماید و هم عامل پیشرفت بشری؟ برای یافتن پاسخ این سوال، ژورنالیست دانای کل ما می‌نویسد: «آن چه التقاط را در ادبیات سیاسی امروز ایران مضموم می‌سازد دست بردن در مبانی و سنت‌ها و تصرف در آنها و تلاشی برای بازگرداندن معنای آنها به مطالبات اخیر انسان‌هاست» (همان جا) و ادامه می‌دهد که: «التقاط به معنای اخیر آن به خیانت به سنت، خطا در فهم متن و انحراف در راه حقیقت منتهی می‌شود و این همان جفایی بود که در نیم قرن اخیر در حق سنت ملی و دینی ایران شد.» (همان جا) سردبیر مجله‌ای که از نام اش این گونه برمی‌آید که برای شهروندان امروزی منتشر می‌شود، در این جا نگران برآورده شدن «مطالبات اخیر انسان‌ها» نیست. نگرانی او از آن است که به سنت‌ها خیانت شده و جفایی نیز در حق «سنت‌های ملی و دینی ایران» روا شده است. شاید در نزد «شهروندان امروز» این سوال شکل بگیرد که پس «مطالبات اخیر» ما چه می‌شود؟ چه راهی را باید برای تحقق آن جست؟ سردبیر "امروز"ی ما "شهروند" آن را چندان منتظر و نگران نگاه نمی‌دارد و پاسخ آنان را می‌دهد. البته در این میان «شهروندان امروزی» باید اینگونه تصور کنند که آنان با ژورنالیست ما هم‌طبقه بوده و در نتیجه، هم منتفع و هم نظر هستند: فردیت انسان‌ها را نادیده نمی‌گیرند، برادران مدرن و مسلمان خود را در ترکیه و عراق تنها نمی‌گذارند

و میزبان فرزندان چه‌گوارا نیز نمی‌شوند و به چریکی هم که نسبتی با ملت و فرهنگشان ندارد کاری ندارند. اصلاً «ما را چه به چه؟» اگر تمام این پیش‌فرض‌های محال را در نظر بگیریم، آن گاه می‌توانیم راه‌حل به غایت غیرالتقاطی(!؟) قوچانی را هنگامی دریابیم که «قواعد اساسی فقه اسلامی در اصالت فرد و اقتصاد آزاد را نادیده» (همان جا) نگیریم. ژورنالیست دانای کل ما که در سطور قبلی کلمات بسیاری در نکوهش التقاط جدید خود ساخته و موهوم اش ردیف کرده بود، خود اما در التقاطی کهنه و به همان مقدار نخ نما شده گرفتار آمده! اصالت فرد و اقتصاد آزاد را در دل فقه اسلامی، آن هم از نوع سنتی‌اش می‌جوید. اگر بخواهیم دلیل اصلی این همه پریشان نویسی ایشان را دریابیم، می‌بایست به میزان صداقت ژورنالیست جوان‌مان در این جمله‌ی اعتراف‌گونه شک نکنیم: «آیا می‌توانیم از بازگشت دوباره چپ‌ها به دانشگاه‌ها نگران نباشیم؟» (همان جا) به واقع قوچانی سر تا پا نگران است. قوچانی اما خود با این سبک مقاله نوشتن، میزان نگرانی اش که موجب این پریشان‌گویی شده است را صادقانه نشان داده است. اما برای قضاوت هنوز زود است. تاریخ همچنان ادامه دارد و البته مقاله قوچانی هم!

دشمن مشترک همه را متحد می‌کند

نفوذ اندیشه‌هایی که خواهان لغو و دگرگونی بنیادین کلیت مناسبات نامطلوب و غیرانسانی، اجتماعی - طبقاتی حاکم بر جامعه ما هستند در میان نخبه‌ترین بخش نسل جوان جامعه ما، در دانشگاه‌ها، موجب نگرانی شدید قوچانی را فراهم آورده است.



ژورنالیست جوان و دانای کل ما این بار هم مثل تمامی گزاره‌های دیگرش هیچ فاکت و دلیل مشخصی برای این نگرانی اش نمی‌آورد. در نتیجه می‌بایست از قرآن و شواهد موجود در خود متن دلیل نگرانی عمیق قوچانی را بجوییم. یکی از این شواهد آن است که، نیروهای نگران دیگر را از نفوذ چپ‌ها در دانشگاه‌ها بیابیم. قوچانی در این راه ما را کمک می‌کند و از «صادق‌ترین اصول گرایان و سنت‌گرایان» نام می‌برد: «نفوذ اندیشه‌های کمونیستی از نوع استالینی آن در دانشگاه‌های ایران خطری نیست که صادق‌ترین اصول‌گرایان و سنت‌گرایان از آن نگران نباشند.» (همان جا) ابتدا در حاشیه لازم به تذکر است که بعد از سال‌ها خواندن انشاءهای مقاله گونه‌ی این ژورنالیست جوان و نگران، دیگر باید عادت کنیم که او برای ادعایش، حتی اگر از جنس نگرانی باشد، نیازی به آوردن فاکت و دلیل مشخص و روشنی نمی‌بیند. پس نباید بیهوده انتظار داشت که فاکت مشخصی از این عبارت «اندیشه‌های کمونیستی از نوع استالینی آن» که بنا به انگاره قوچانی در دانشگاه‌ها نفوذ دارند، آورده شود. پس برای ابطال آن نیز شاید نیازی به یادآوری نباشد که بیشترین و کوبنده‌ترین نقدها به استالین و استالینسم از طرف فعالان چپ و مارکسیست‌های سرشناس جهانی بیان شده است و آن چیزی هم که در دانشگاه نفوذ پیدا کرده، یکی از مشخصه‌هایش نقد بی‌امان و کمونیستی به سرتاپای استالین است.

به اصل بحث بازگردیم. جریان‌ات نگران مشخص شدند. «صادق‌ترین اصول‌گرایان و سنت‌گرایان» که گویا 3 سال پیش یکی از سرشناس‌ترین آنها به یکی از روسای قوچانی و قوچانی‌ها توصیه کرده بود که بیابید بر ضد چپ‌ها با هم متحد شویم!

در این جاست که محافظه‌کاران و اصول‌گرایان از نوع صادق‌اش با لیبرال‌ها از نوع وطنی و ژورنالیستی‌اش «دست‌کم در نقد کمونیست متحد می‌شوند» (همان جا) برای درک بهتر ماهیت این اتحاد، می‌بایست رادیکال برخورد کرد. رادیکال به مثابه دست بردن به ریشه‌ها! با چنین شیوه‌ای در می‌یابیم که این اتحاد نه یک اقدام «دست‌کم» و حداقلی و تاکتیکی، بلکه «دست‌بالا» و حداکثری و

استراتژیکی است. اما گویا دوستان لیبرال ژورنالیست این جبهه ی متحده از ناریفقی "صادق‌ترین سنت‌گرایان و محافظه‌کاران" دل چرکین شده‌اند که چرا "برادران مسلمان و مدرن" آنان را در «ترکیه و عراق» رها کرده‌اند و به «چه‌گوارا» ها چسبیده‌اند. اتحاد بر سر منافع مشترک است. بر سر دفاع از حفظ شرایط موجود، بر سر حفظ منافع طبقاتی، طبقات مسلط جامعه! شاید در ظاهر همان‌گونه که خود قوچانی می‌نویسد: «لیبرال‌ها هم با نظام دینی مخالفند اما حداقل به اندیشه دینی پایبندند.» (همان جا) حال که «قواعد اساسی» این اندیشه دینی در «فقه اسلامی» تبلور یافته است باید هم بر سر مسئله «اقتصاد آزاد» با هم متحد شوند. طبقات مسلط در هر جامعه‌ای به حکم غریزه طبقاتی خویش برای حفظ منافع خود، آن هم درست در شرایطی «نگران» کننده، دست به اتحاد استراتژیک می‌زنند. برای برقراری دیکتاتوری طبقاتی‌شان! در این جاست که لیبرالیسم ایرانی بومی شده، رام می‌شود تا عاقبت بر دامان مادران خود بیافتد و از آنان عاجزانه طلب کند که در گسترش و پیاده کردن «قواعد اساسی فقه اسلامی» که همانا «اصالت فرد و اقتصاد آزاد» است، تعجیل کنند.

منجمان لیبرال؛ مشاوران فقیهان سنتی

«آن دوره‌ای که فقاقت در میدان اجتماع و سیاست گام برداشته بود. منجمان را نیز به درگاه فقیهان راهی نبود [..]. اما در دوره متأخر دو میهمان جدیدالورود بساط آرامش فقهی را در باب «رویت ماه» بر هم زدند. یکی «فقه سیاسی» و دیگری ورود دانش جدید نجوم با تجهیزات پیشرفته برای رصد هلال ماه» (منجمان مشاور فقیهان - فرید مدرسی - هفته نامه ی شهروند امروز - شماره 19) در این جا می‌توان از دانش جدید و تجهیزات پیشرفته کمک گرفت تا منجم لیبرال ما بتواند عامل نگرانی‌اش را رویت کند تا با دیدی بهتر به فقیهان سنتی متحدش، در جبهه چپ ستیزی مشورت دهد. منجم ژورنالیست و مشاور لیبرال، هم چون منجمان کهنه کار، در کهکشان بزرگ مفاهیم فلسفی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، دینی و فقهی به سیر و سلوک می‌پردازد و هر دم ستاره جدیدی را در این کهکشان بی‌انها کشف می‌کند. یکی از ستاره‌های درخشان کشف ایشان، جریان سوسیالیست‌های خدایرست محمد نجش است، که حتی با وجود در هم آمیختن «سوسیالیسم، ناسیونالیسم و اسلام» از طرف منجم بزرگ معاصر جامعه ما (محمد قوچانی) متهم به التقاط نمی‌شود.

در ادامه کشفیات ستاره‌گونه منجم ژورنالیست و مشاور لیبرال، به پدیدهای برمی‌خوریم که گویا «قیام پانزده خرداد 1342 روز تولد آن بود» (التقاط جدید - محمد قوچانی - هفته نامه شهروند امروز - شماره 19) پدیدهای که قوچانی آن را تبدیل اسلام از يك فرهنگ به يك ایدئولوژی می‌نامد. این اتفاق بزرگ تنها در طی يك شب پر ستاره در پانزده خرداد 1342 روی می‌دهد. منجم فعلی، مشاور صادق و ژورنالیست سابق ما، هم چون روال گذشته‌اش نیازی به توضیح این تحول سترگ نمی‌بیند. البته در مقام منجمی مقدار اندکی انصاف به خرج داده‌اند. انصاف ایشان در این حد است که در مقابل سوالات بی‌شمار خوانندگان این جمله‌شان: «اگر تا قبل از 15 خرداد 42 اسلام تنها يك فرهنگ بود از آن روز يك ایدئولوژی هم شد» (همان جا) تنها يك جمله پاسخ می‌دهند: «شکل‌گیری چنین فرآیندی از اسلام بدون شك بازتابی از مناسباتی بود که حریف آن یعنی چپ‌گرای بر اسلام تحمیل می‌کرد.» (همان جا) ژورنالیست، منجم و مشاور. محافظ «قواعد اساسی فقه اسلامی» به فقهای شیعه نهیب می‌زند که چرا مناسبات بازی که از طرف حریف چپ‌گرا بر شما تحمیل شده است را قبول کرده‌اید؟

منجم جوان داستان ما، اما با وجود تمام تکنولوژی‌های پیشرفته کنونی، که حتی منجمان کهنه‌کار و ارشدتر در مشاورت فقهایی سنتی در گذشته داشته‌اند و حق استادی نیز بر گردن قوچانی دارند، به وجود آن اعتراف می‌کنند (اشاره به مطلب ابراهیم یزدی در همین شماره شهروند امروز که به انقلاب الکترونیکی می‌پردازد) با این وجود، قوچانی هنوز از درک عمیق و علمی تحولات اجتماعی- طبقاتی ای که باعث شورش 15 خرداد 42 و برآمدن جنبش اسلام سیاسی به رهبری فقهای شیعه، به مثابه يك جنبش اجتماعی- سیاسی با سمت گیری طبقاتی خاص خود شد، عاجز است. ژورنالیست منجم ما، در مقام مشاورت، چندان هم خوب عمل نمی‌کند. او تحولات عظیم جامعه را در قالبی «ژورنالیستی» و با

سیکی «شتاب‌زده» به «بازتاب مناسبات» تقلیل می‌دهد تا از دل آن «فورمالیسمی» سطحی انگاراه زاده شود.

ژورنالیست های شتابزده گرفتار در فورمالیسم سطحی با تمامی این اوصاف دیگر نباید از این منجم تازه‌کار و ژورنالیست جوان و بی قرار انتظار داشت که در رصد کردن اندیشه‌ها و جنبش‌های عظیم اجتماعی- طبقاتی که قدمتی بیش از یکونیم قرن دارند، دچار فورمالیستی سطحی‌انگراانه نشود. و در این میان تقسیم‌بندی بدیع و خام اندیشانه اش را از انواع سوسیالیسم ارائه ندهد. در این میان بومی‌سازی کودکانه او تا آنجا پیش می‌رود که اجتماعيون عاميون را هم مقام با پلانکی! و تقی ارانی را حرفه‌ای‌ترین و داناترین جریان مارکسیستی! و حزب توده را مارکسیسم- لنینیسم باسواد! می‌نامد.

در آخر نیز «اولین خطای ایرانی» در برخورد با مارکسیسم را کشف می‌کند: «تلاش برای ورود به عصر سوسیالیسم پیش از آن که مدرنیسم در ایران شکل گیرد.» (همان جا)

ایشان همان طور که در سطور قبلی در مقام دانای کل و منجم، همه ی افق ها را از قبل دیده اند، توضیح نمی‌دهند که راه ورود به این «عصر سوسیالیسم» دقیقاً در چه مختصات زمانی و مکانی از «مدرنیسم ایرانی» قرار دارد؟

در این جاست که محمد قوچانی به مثابه ی چنین مرده به دنیا آمده ی ژورنالیسم سطحی انگارانه ی ایرانی است، که ما پیش تر در میان دیگر روزنامه نگاران ایرانی نیز دیده بودیم. ژورنالیستی که می‌خواهد در 2 صفحه تکلیف کل تاریخ بشری را روشن کند و به خورد خواننده کم اطلاع بدهد. قوچانی چنین مرده به دنیا آمده رجم مسعود بپنودها و نوری زاده هاست! البته برای سنجش عمق اندیشه ی این منجم تازه کار، و مشاور صادق و ژورنالیست جوان و بی قرار فعلی، باید اندکی بیشتر صبر کنیم، تا جایی که ستاره درخشان دیگری در کارنامه قوچانی بدرخشد و رژیم پهلوی را هم جزو مارکسیست های قرن بیستم بیاورد. در اینجا است که در این آسمان سیاه و کم ستاره تاریخ جامعه ما، منجمی مشاور، در قامت ژورنالیستی قهار ظهور می‌کند و می‌نویسد: «رژیم پهلوی نیز می‌کوشید جاذبه های مارکسیسم را در درون خود ایجاد کند.» (همان جا) دلایلی که برای اثبات این مدعی شگرف از طرف قوچانی ذکر می‌شود خود دلیلی است بر فورمالیست سطحی ایشان: دوستی شاه با برژنف و هواکوفنگ! انقلاب سفید و تأسیس سپاه دانش و پدشاهت! که احتمالاً قرار بوده شکل بومی شده کاستروسیسم را بر دوش بکشد. و در نهایت، ایجاد حزب رستاخیز با همراهی گروهی از کمونیست ها و مانویست های سابق!

همین چند خط کافی است که تمامی احکامی که در کتاب های تاریخ، جامعه شناسی، اقتصاد و ... در طی نیم قرن اخیر در مورد ماهیت و کارکرد رژیم پهلوی نوشته شده است، ناگهان دود شود و به هوا رود. در این جاست که قلم در مورد نیاز به پاسخگویی به این جملات دچار شک عمیقی می‌شود و راه حل های جدیدی از جمله گذراندن چهار سال فشرده میانی اقتصاد سیاسی، میانی جامعه شناسی، تاریخ و ... در کنار چند دوره ی روانکاوی را به قوچانی توصیه می‌کند. البته می‌بایست در پرونده پزشکی ایشان این جمله را به عنوان مهمترین مدرک بیماری الصاق کرد: «برخلاف پیش بینی مارکس، انقلابی مذهبی در ایران پیروز شد.» (همان جا)

3 ضلع مثلث برمودا: مهمترین مفسران، مترجمان، کاشفان فروتن مارکس

جمله ی اخیری که از قوچانی ذکر شد، دیگر از آن ستاره های دنباله داری است که در هر چند میلیون سال یک بار توسط منجمان قهار قابل رویت است. چون بعد از سپری شدن صد و اندی سال از فوت مارکس، هیچ کس تاکنون موفق به کشف نظر مارکس در مورد «انقلاب مذهبی» که قرار بود در میانه دوم قرن بیستم ایران روی دهد، نشده بود.

این جاست که محمد قوچانی ناگهان در مقام "کاشفان فروتن مارکس"، ظهور می‌کند و بعد از مشورت با مهم ترین مترجمان مارکس، «باقر پرهام»، و مهم ترین مفسران او در ایران، «بابک احمدی»، به این کشف بزرگ نائل آمده است. شاید ژورنالیست جوان بی قرار ما که جوایب نام است، صادقانه خواسته است رأس سوم این مثلث باشد و لقب "مهم ترین کاشفان مارکس" را "فروتانه" بر خود الصاق کند.

ژورنالیست بی قرار که احتمالاً بر بی طرفی خویش نیز اصرار دارد، چون به هیچ ایدئولوژی ای رغبت ندارد، و تنها نقش منجمان و مشاوران را برای فقه بازی می کند، در اینجا بار دیگر، به سبک بهنود و نوری زاده، مخاطب را بی سواد و کم اطلاع فرض کرده و تنها نام های بلند مفسران و مترجمان مارکس را، بابک احمدی و باقر پرهام، یافته است. اما اگر به خود زحمت می داد و به کتاب فروشی ها سری می زد، یا لیست بلندتر از «این 2 نفر» مواجه می شد، مترجمان پرکار آثار مارکس و البته مفسرانی که با مارکس نه به مثابه یک فیلم سینمایی، که به مثابه یک اندیشمند انقلابی، برخورد می کنند. لازم به تذکر است که در چند سال اخیر به همت تنی چند از مترجمان، اکثر آثار مارکس ترجمه و منتشر شده که در این میان باقر پرهام نقش بسزایی نداشته و توضیح بعدی آن که بابک احمدی تخصص اصلی اش نقد و بررسی فیلم های سینمایی است که در این زمینه آثاری هم منتشر کرده است. اما قوچانی ترجیح میدهد باقر پرهام، مدافع سلطنت مطلقه و بابک احمدی، «تنهاترین سرباز بی سردار» لشکر شکست خورده دوم خرداد را دو رأس دیگر مثلث موهوم اش بنامد.

جا دارد در انتهای این بخش برای آن که یک مثال نقض کننده برای رد ادعاهای کودکانه قوچانی در این زمینه آورده شود، و البته یکی از دلایل اصل این توهم که «در میان نسل مارکسیست های ایرانی به نام بلندی در فهم مارکسیسم بر نمی خوریم.» (همان جا) بهتر است یادی از زنده یاد محمدجعفر پوینده، مترجم و نویسنده بزرگ کرده باشیم تا شاید بر وجدان خواب رفته ژورنالیست بی قرار ما در این پاییز که یادآور پاییز سرد و سیاه سال 77 است، تلنگری هر چند کوچک زده باشیم.

مارکس اخته شده؛ کالایی برای بازار

شی واره کردن همه چیز یکی از کارکردهای سرمایه داری، خصوصاً در مراحل پیشرفته و پسین آن است. نظم سرمایه داری سعی در آن دارد با کالایی کردن هر چیزی، از جمله انسان های مبارز و اندیشه هایشان، آنها را شی واره کرده و به مثابه کالایی لوکس برای عرضه در بازار مصرف محیا کند.

این روش البته متد کهنه ای است که حساب خودش را قبلاً پس داده و یا بهتر بگوییم، قبلاً حسابش رسیده شده است. اخته کردن اندیشه انقلابی مارکس یکی از ابعاد موج بزرگ چپ ستیزی در اواخر قرن بیستم بود. البته این موج زودتر از آنچه که تصور می شد، فرو نشست و تنها حباب های ترکیده این افسانه ای «پایان تاریخ» اش، همچون کف روی آبی در اعتراف نامه فوکویاما که در همین شماره شهروند امروز هم رد پای آن می توان دید، باقی مانده است!

در جای جای مقاله قوچانی سعی بر آن شده است که از مارکس تصویر یک اندیشمند منفعل و بی خطر برای نظم مسلط ایجاد شود. اگر جوهره «ماتریالیسم دیالکتیک» مارکس و ستون اندیشه ای او که بر مبنای پراکسیس (عمل آگاهانه جمعی)، که همه و همه در تحلیل سترگ طبقاتی مارکس از جامعه مدرن و جایگاه مفهوم پویا و دینامیک «پروولتاریا»، در اندیشه مارکس نهفته است، را از مارکس بگیریم، نتیجه آن می شود که مارکس را به حد یک مشاور و مصلح دلسوز سرمایه داری تقلیل دهیم. در حالی که مارکس متعهد به جوهره اصلی مارکسیسم، آن مارکسی است که خواهان تغییر بنیادین تمامی مناسبات اجتماعی- طبقاتی برای رسیدن به «رهای انسانها» می باشد! و نه مارکسی که بابک احمدی و قوچانی و غنی نژادها و ... معرفی می کنند. مارکسی که تمامی کنش های انقلابی اش از دوران جوانی و روزنامه نگاری اش تا زمان تبعید و عمل انقلابی در سازماندهی کارگران انقلابی در انترناسیونال اول و جدال بی امان او برای دفاع از خط انقلابی پروولتری و سوسیالیسم کارگری در مقابل دیگران و ...، به فراموشی سپرده می شود.

شیخ لنین بر فراز همه جا

در این زمان است که ضرورت لنین و امثال او که به تعبیر لوکاچ: «کل ثمره عمر وی کاریست پیگیر دیالکتیک مارکسیسم در دوره شگرف دانما تغییر یابنده و نو به نو شونده گذار است.» (وحدت اندیشه لنین_ گنورگ لوکاچ - ترجمه محمود عبادیان) درک می شود. این جا است که هیستری شدید قوچانی و تمامی شهروند نویسان، به همراه دیگر متحدان صادق و غیرصادق شان، از «عمل لنین» قابل فهم تر می گردد، چون همان گونه که لوکاچ در ادامه می گوید: «عمل لنین شکل گسترده تر، کامل تر و به لحاظ تنویریک

تکامل یافته تر از آن شکلی است که وی از مارکس و انگلس به ارث برد.» (همان جا) البته برخلاف تصور قوچانی این جا هیچ پتی از لنین ساخته نخواهد شد. لنین نه به مثابه یک فرد جدا از مناسبات و مبارزات اجتماعی- طبقاتی، و نه «سیاستمدار زبردست معتقد به زور» و یا «استاد سازشکاری» نامیده شود. که به مثابه تبلور یک جنبش عظیم تاریخی، در بستر مبارزات بی امان طبقاتی میلیونها تن در ابتدای قرن بیستم، که بوجود آورنده اکثری شد تا جهان را تکان دهد، بررسی می شود.



لنین که گویا اکنون همچون شبخی بر فراز اقصی نقاط جامعه از دانشگاه گرفته تا حوزه علمیه یا حتی دولت ننو محافظه کار بوش! به پرواز درآمده است، هراسی بزرگ در دل شهروند نشینان افکنده است.

این هراس بزرگ از لنین و شیخ او در جهان تا آنجا در میان ژورنالیست های شهروند امروز نهادینه شده، که فرشاد قربان پور از میان 15 پرسش و پاسخی که در مصاحبه با غلام عباس توسلی انجام داده است، تیتیر خود را از جمله ای از لنین انتخاب می کند. (مصاحبه با غلامعباس توسلی _ هفته نامه شهروند امروز _ شماره 19)

در این جا برای پیوند دادن این بخش از نوشتار با قسمتی که پیش تر در مورد سطحی انگاری محمد قوچانی نگاشته بودیم، به بررسی یکی دیگر از مقالات وی در همین شماره مجله شهروند امروز، با عنوان «داستان آن مارکسی که لنین خود را دید» (محمد قوچانی - هفته نامه شهروند امروز شماره 19) می پردازیم.

در این مقاله قوچانی به تشریح توبه نامه، یا به تعبیر خودش «اعتراف نامه» فوکویاما، در مورد نظریه مشهور «پایان تاریخ» می پردازد. در این مقاله باز رد پای از برخورد فورالیستی و سطحی با مارکس و لنین را می بینیم. به تعبیر خود قوچانی، شیخ لنین که در مقاله قبلی مشغول چرخیدن در «حوزه علمیه» و «فقه پویا» بود، اکنون در ننو محافظه کاری حلول کرده است. «ننو محافظه کاری جنبش لنینیستی است.» (داستان آن مارکسی که لنین خود را دید-محمد قوچانی - هفته نامه شهروند امروز شماره 19)

البته نزد فوکویاما نیز، همچون قوچانی، نیازی به تعریف این کلمه «لنینیستی» برای مخاطب دیده نمی شود، تا مخاطب دلیل روی گردانی او از بوش را درک کند. آقای فوکویاما تنها عدم علاقه شخصی شان به «نسخه اصلی» لنینیسم را کافی می داند: «من به نسخه اصلی لنینیسم علاقه ای نداشتیم و وقتی هم که دولت بوش به لنین گرای گرایش پیدا کرد، مجاب نشدم.» (همان جا)

البته «شاگرد خارجی» فوکویاما که برخلاف شاگرد وطنی اش رک راست علت «مجاب» نشدن استاد را بیان می کند: «دولت بوش با قراردادن مقوله تغییر رژیم در واقع یک سیاست خارجی لنینیستی فعال را جایگزین آموزه های فرجام گرای اجتماعی مارکسیستی و منفعل فوکویاما کرده است.» آری به تعبیر مارکس: «تاریخ دوبار تکرار می شود بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت کمیک» (کارل مارکس - هجدهم برومر) آری این بار تاریخ به مثابه کمدی، البته، نه از نوع خنده دار آن، که از نوع دردناک، برای جهان تکرار شد. گوشه هایی از این درد را هر روز ما در عراق و افغانستان مشاهده می کنیم. در این پایان کمیک نمایش تاریخ است که ناگهان محمد قوچانی نیز فوکویاما را به مقام «مارکس زمان» ارتقا میدهد و بوش را هم لنین! فوکویامای منفعل، با مارکس، که شالوده تمامی بحث هایش فعالیت و کار انسان هاست! و «پراکسیس» که چکیده هزاران صفحه نوشته هایش است، مقایسه می شود. در گوشه دیگر صفحه، بوش مهاجم و

نظامی گر که افغانستان و عراق شاهد لشکرکشی اش است، با لنین که سربازان روس را از جنگ فرا می خواند و پیمان صلح و عدم تجاوز با همسایگانش از جمله ایران می بندد و قوای نظامی تزاری سابق را از ایران بیرون می برد، مقایسه می شوند.

البته داستان سرایی این ژورنالیست بی قرار به همین جا ختم نمی شود. او در ادامه می نویسد: «اعتراف نامه فوکویاما اعتراف نامه ای سیاسی است و نه فلسفی! همان گونه که نقدهای مارکسیست های ارتدوکس بر لنینیست ها نقدهایی سیاسی اند و نه فلسفی، لنین به روح مارکس وفادار مانده بود. تنها در به دنیا آوردن فرزندی که در رحم مارکس پرورش یافته بود عجله کرد و برای تولد کمونیسم از شکم مارکسیسم به سزارین دست زد.» (همان جا) در مورد اعتراف نامه فوکویاما ما بحثی نداریم، آن را به متخصصان توبه نامه نویسی می سپاریم که خود بهتر این روش را امتحان کرده اند و زیر و بم آن را بهتر می دانند. اما در مورد نقدهای آن کسانی که محمد قوچانی «مارکسیست های ارتدوکس» می نامد بر لنین! داستان درست برعکس است. باید نقدهای لنین بر این به اصطلاح مارکسیست های ارتدوکس را بررسی کنیم که هم سیاسی اند و هم فلسفی! لنین در نقد سیاسی خود به جریانات سرشناس این جماعت، موضع شوونیستی آنان را در زمان جنگ جهانی اول مبتنی بر دفاع از جنگ های میهنی آلمانی ها و دیگران نقد کرده و از طرف دیگر بنیان های چارچوب دکم مکانیکی این جماعت را از نظرگاه فلسفی نقد کرد. در این جاست که واقعاً لنین نه تنها به روح اندیشه و عمل مارکس وفادار مانده بود، بلکه به واقع پیاده کننده آن نیز بود و فروگاستن این عمل سترگ او به قایله گری تاریخ، دیگر از داستان سرایی های نخ نما شده این چند دهه است.

قوچانی در پایان مقاله، تیر آخر ترکش را در پروژۀ تواب سازی اش از مارکس شلیک می کند. ای کاش قبل از این تواب سازی، مشورتی با خبرنگاران این امر در روزنامه «سابقاً عصر» می کرد که اینگونه کودکانه ننویسد: «این لنین [پوش] اکنون پیدا شده و به قدرت رسیده، چنان کار را به فرجام رسانده که مارکس زمان [فوکویاما] نیز برآشفته است. کارل مارکس این سعادت را نداشت که لنین خود را ببیند، اما فرانسوی فوکویاما، لنین خود را دیده است. فوکویاما با دیدن پوش از نو محافظه کاری توبه کرد؛ آیا مارکس هم با دیدن لنین از مارکسیسم توبه می کرد؟» (همان – محمد قوچانی)

در اینجا ما پاسخگویی به محمد قوچانی را به خود لنین می سپاریم: «ما باید قاطعانه کسانی را که می اندیشند که سیاست متضمن حقه بازی های کوچک است که گاهی به فریبکاری نزدیک می شود، مردود اعلام کنیم، طبقات را نمی توان فریب داد.» (لنین _ منتخب آثار - بی نا بی جا)

به «حقه باز کوچک» که قبل از آن ژورنالیست هم بود، توصیه می شود به شفافی مواضع طبقاتی خود و منافع اش را صریح و صادقانه همچون همان "اصول اساسی فقه اسلامی" بیان کند، چون اگر مارکس همچنان زنده بود، برخلاف تلاش شما که با قرار دادن یک بند از مانیفیست کمونیست (مارکس) 1848 با یک بند از استراتژی امنیت ملی امریکا 2003 قصد القای فریب کارانه «پایان مبارزه طبقاتی» و پیروزی سرمایه داری جهانی داشته اید، به طور قطع بر لزوم ادامه پیکار بی وقفه «نهان و آشکار» تا نابودی توأمان طبقات و مناسبات بین آنها» اصرار میکرد. در این میان نه تنها به یک لنین بلکه به هزاران و میلیون ها لنین نیاز است.

در آخر این بند، البته لازم است اضافه کنم، که تجربه لنین، لنینیسم، بلشویسم و انقلاب اکتر، هر کدام واجد بررسی و نقادی عمیق است و تاکنون هم در میان چپ گرایان این امر صورت گرفته و تا زمانی که واقعیت مادی جهان زیست بشری ایجاب کند، صورت می گیرد. چون نزد ما به تعبیر خود مارکس: «چاقوی تیز خرد» همانا «نقد» است، «فیچی کند خودسرانگی»، که همانا «سانسور حکومتی» است، برتر است. «سانسور مطبوعات و آزادی بیان - کارل مارکس - ترجمه حسن مرتضوی) برخلاف سانسورچیان کوچکی که حتی چند دقیقه سخنرانی فرزند چه گوارا را، آن هم تنها در دفاع از شخصیت پدرش، تاب نمی آورند. و «صفحات گلاسه» بی شماری را در حمله به «چپ» سیاه می کنند.

سوسول سوسیالیست ها و قهرمان ملی مرده! «نسل جدیدی از سوسیالیست ها که بهتر است به آنها لقب سوسول سوسیالیست ها را بدهیم، همان طبقه متوسطی که چون تاریخ ملی

اش را نخوانده و قهرمانانش مرده اند و در پی قهرمان گمشده اش می گردد که امروزین باشد و مد روز و خوش قیافه و موضوع گفتگوهای عاشقانه رو به سوی ارنستو چه گوارا می برد و روی تی شرت و پوستر و مجله و دیوار خانه او را بت خویش می سازد.» (التقاط جدید - محمد قوچانی - هفته نامه شهروند امروز - شماره 19) شک نکنید! این عبارات نه در یالثرات حسین و نه در ستون ویژه کیهان چاپ نشده اند. این عبارات دست پخت ژورنالیست شهروند نشین است که تمام نگرانش «قواعد اساسی فقه اسلامی» بوده است.

ایا از ادامه دهندگان «نهضت» التقاط کنندگان کهنه کار که به دنبال «آزادی» در فقه اسلامی هستند، جز این هم انتظاری می رود؟ ژورنالیست تازه کار ما، که گویا به اصالت فرد نیز خیلی معتقد است، به خود اجازه می دهد در شخصی ترین افعال و کنش های جوانان و روابط آزاد بین آنها دخالت کند. گفتگوهای عاشقانه شان را «شنود» کند و به پوشش آنها «گیر» دهد. در این جاست که ما معنای واقعی اصالت فرد را که از دل «قواعد اساسی فقه اسلام» به وسیله ژورنالیست، منجم و کاشفی که در مقام مشاور و جاده صاف کن فقیهان سنتی و صادق ترین اصول گرایان و سنت گرایان ظهور کرده است، را درمی یابیم. در ادامه دلیل عصیانیت این «ناهی از منکر» ژورنالیست را نیز می فهمیم. او می گوید: «تاریخ ملی اش را نخوانده و قهرمانانش مرده اند.» (همان جا)

محمد قوچانی اما تاریخ ملی اش را با قهرمانان مرده اش معرفی می کند. وی که در تمام زمینه ها صاحب نظر است، تاریخ را از دل متون خاک گرفته و قهوه خانه های دود گرفته بیرون می کشد. در این جاست که موضع طبقاتی اش آشکارتر می شود. از منظر قوچانی تاریخ جامعه ما چیزی نیست جز نامه هایی که در مدح شاهان نوشته شده است. قهرمانان ملی و مرده نیز شاهان و گرز به داستان و مدح کنندگان شاهان هستند. در اینجا جاست که ما قهرمانان ملی را بهتر می شناسیم. کوروش کبیر، رستم دستان و فردوسی کبیر! در اینجا جاست که «هویت و ملیت و ایرانیت» ما شکل می گیرد. (اشاره به مقاله "هنر نزد ایرانیان است و بس" محمد قوچانی، شهروند امروز شماره 19) حال این هویت و ملیت و ایرانیت را در کنار آن قواعد اساسی فقه اسلامی بگذارید تا بار دیگر التقاط کهنه و نخ نما را مشاهده کنید.

لیبرالیسم وطنی جاده صافکن سرکوب چپ
«گرچه لیبرال ها هم با نظام دینی مخالفند، اما حداقل به اندیشه دینی پای بندند و اکنون زمان آن است که محافظه کاران و لیبرال ها دست کم در نقد کمونیست متحد شوند.» (التقاط جدید - محمد قوچانی - هفته نامه شهروند امروز - شماره 19)

در این اتحاد استراتژیک تقسیم کار نانوشته ای وجود دارد. محافظه کاران حاضر در قدرت با ابزارهای مختلف به سرکوب چپ ها دست می زنند. در کنار آن سعی در قلب المعنا کردن و مصادره ی گفتمان چپ دارند. اما نقش لیبرالیسم وطنی چیزی نیست جز جاده صاف کنی و توجیه گری این سرکوب! همان کاری که محمد قوچانی بعد از گشت و گذار منجمانه و کاشفانه در تمامی عرصه های اندیشه بشری در 2 صفحه مقاله اش کرده تا آخر نتیجه بگیرد: «محافظه کاران سرشناس از جمله همان مقام عالی رتبه دولت فعلی این بار مانع از تکرار فاجعه شوند تا التقاط جدید نفاقی تازه نسازد.» (همان جا) این مشاور دلسوز، اما کم تجربه، به سبک کیهان نشینان می تازد. زمانی که محتوای مطلب کیهانی باشد، فورم نیز باید متناسب با محتوا باشد. از مقامات عالی رتبه دولت فعلی تقاضا دارد که از نفاقی جدی جلوگیری کنند. سوسول سوسیالیست های چند خط قبل، آن قدر خطرناک می شوند که محمد قوچانی برای سرکوب شان دست به دامان مقامات عالی رتبه می شود. در اینجا جاست که معنای واقعی آن چیزی که محمد قوچانی «نقد» می خواندش را بهتر درمی یابیم.

نقد اسلحه یا نقد همراه با اسلحه
مارکس در یکی از سترگترین عبارات خود در کتاب «مقدمه ای بر گامی در نقد فلسفه حق هگل» می نویسد: «اسلحه نقد نمی تواند جای نقد اسلحه را بگیرد. نیروی مادی را باید با نیروی مادی سرنگون کرد، اما تئوری نیز زمانی که توده ها را فراگیرد به نیروی مادی بدل می شود.» (مقدمه ای بر گامی در نقد فلسفه حق هگل)
کارل مارکس - ترجمه مرتضی محیط - ویراستاران محسن حکیمی ، حسن مرتضوی) محمد قوچانی اسلحه نقدی در دست ندارد و

* دیدگاه *

شما را چه به «چه»؟

هژیر پلاسچی
سلام دمکرات

بی پرده بگویم که خوشحالم نشریه بی چون «شهروند امروز» منتشر می شود. این خوشحالی از آن رو است که شهروند امروز سخنگوی بخشی از لیبرال های ایرانی است که صاف در چشم جامعه نگاه می کنند و می گویند لیبرالند. آنها مانند همتایان راست گرایشان در جبهه ی مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب نیستند که سعی کنند لیبرال بودن خود را پنهان کنند، از لیبرال بودن خود شرمند نیستند و لیبرال بودن را گناه نمی دانند. می توان از شرایطی که در آن نشریه ی لیبرال ها می تواند با صفحات تمام رنگی اعلا منتشر شود و نشریات چپ روی کاغذهای ارزان قیمت سیاه و سفید، گله مند بود ولی مگر غیر از این است که چنین تفاوتی در چنین جامعه بی طبیعی است؟ مگر در جامعه بی که همه چیز آن را بر اساس قانون اساسی اش حراج کرده اند و دارند صنایع نداشته ی اخته ی نیمه جانش را هم به مقاطعه کاران دولتی و نظامی می فروشند، در جامعه بی که تشکل های کارفرمایی سال هاست حضور دارند ولی با تشکل های مستقل کارگری به شدت برخورد می شود، در جامعه بی که چهار نعل به سوی پیوستن به نظم نوین جهانی می دود، در جامعه بی که بنزینش را سهمیه بندی می کنند، گسترش گرانی و فقر و بیکاری در آن غوغا می کند و مهاجران را از آن اخراج می کنند، در جامعه بی که سرتاسرش را ویروس راست گرایی گرفته است می شود که غیر از این باشد؟

با وجود این حضور نشریه بی که نویسندگان آن در ستایش راست گرایی قلم بچرخانند خوب است. فرادستان و بهره کشان اینک تربیون رسمی خود را دارند. از بحث بد اما فرودستان نیز سکوت نکرده اند. تشدید تضاد طبقاتی در نتیجه ی سیاست های علی اکبرهاشمی رفسنجانی، محمد خاتمی و محمود احمدی نژاد که در سطح کلان در واقع بر یک نمودار حرکت کرده اند، موجب شده است فرودستان و زحمتکشانش، تحت فشار چرخ زندگی زبان به اعتراض گشایند. خیرهای اعصاب و تجمع و تحصن آنانی که سالیان سال غارت شده اند بسیار شده است. این شوریدن بر رنج روزانه البته برای لیبرال ها بد نبود اگر تنها در همین سطح می ماند. آنها در دوره ی هشت ساله بی که بر مرکب قدرت سوار بودند نشان دادند چقدر می توانند از حرکت های اعتراضی خودجوش سواستفاده کنند و «از بالا» بساط چانه زنی بگسترند.

طالع لیبرال های ایرانی اما خوش نبوده است. آنها در سایه ی سرکوب و کشتار نیروهای چپ و با یاری آنهایی که برای مقابله ی تنوریک با باورهای سوسیالیستی در مرکز مطالعات استراتژیک و دانشگاه های مغرب زمین لیبرال شده بودند، چندی دست بالا را گرفتند. بحرانی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سرتاسر آن چپ جهانی را در بر گرفت نیز به یاری آنان آمد. تضاد طبقاتی اما سر جای خود باقی بود. بهره کشی و غارت و چپاول اما سر جای خود بود. چنین شد که پس از چندی چپ دوباره سر کشید. آنهایی که «پایان تاریخ» را در بوق کرده بودند با چشم های حیران دیدند کسانی آمده اند که هنوز در سر عزم تغییر جهان را دارند.

لیبرال ها که دخیل بسته بودند اگر چپ دوباره ظهور کرد لااقل سوسیال دموکرات باشد، لااقل نخواهد که بساط بهره کشی را یک باره برچیند، لااقل آنقدر عقیم شده باشد که مبارزه ی طبقاتی را به مسلخ سازش طبقاتی بکشاند، اینک می بینند چپی ظهور کرده که رادیکال و انقلابی است. چپی که دخالت گر است و در سر سودای جهان دیگری و جهان بهتری دارد. آنها به خوبی البته می دانند این چپ هنوز نویاست. می دانند این چپ هنوز توان آن را ندارد که مبارزه ی فرودستان را جهت دهد. آنها می دانند که از میان همه ی جزم اندیشی ها و گفتمان های استبدادی، چپی در حال سربرآوردن است که دموکرات، رهایی خواه و عدالت طلب است. چپی که اگر نهالش درخت شود آنچنان تنومند خواهد شد که همه ی رشته های لیبرالیسم را پنبه کند و نه تنها نوک تیز پیکان مبارزه بر علیه رچاله گان و غارت گران باشد بلکه در مبارزات دموکراتیک برای به کف آوردن مطالبات دموکراتیک نیز پیشرو و پیشاهنگ باشد.

ناتوان از نقد اسلحه نیز هست. لیبرالیسم ایرانی می داند که نیروی مادی ندارد. در شرایط کنونی تنوری آن در میان توده ی انسان ها فراگیر نخواهد شد. در نتیجه نیروی مادی برای عقب زدن نیروهای مادی دیگر، خصوصاً جنبش اجتماعی- طبقاتی چپ نمی تواند گرد آورد. در نتیجه به «نقد همراه با اسلحه» پناه می برد. فوجانی درخواستش را رو به سوی «صادق ترین اصول گرایان و سنت گرایان» و «مقامات عالی رتبه دولتی» می برد. او خود می داند که بر حریف چپ باید حریفی قوی چیره شود، اما با نگرانی به محافظه کاران هشدار می دهد که بستر را برای حریفان اصلی که همان چپها هستند فراهم نکنند که در این بازی «بازنده اصلی در نهایت خود او خواهد بود.» (التقاط جدید - محمد فوجانی - هفته نامه شهروند امروز - شماره 19) محمد فوجانی صادقانه و با نگرانی شدید خواهان آن است که اسلحه نقد را کناری بگذارند و اسلحه آتشین در دست گیرند، چرا که در مقابل «حریف اصلی» تنها نیروی مادی و مسلح «صادق ترین اصول گرایان و سنت گرایان» است که کارساز است. نقاب از چهره برافروخته و نگران فوجانی می افتد تا یادآور چهره واقعی تمامی اصلاح طلبان باشد.

در آخر تنها توصیه ما به فوجانی آن است که همین طور که در پستوهای تاریخ خانه ی نشریه اش مشغول جویدن ناخن از ترس و مرثیه سرایی برای نادیده گرفتن شدن «قواعد اساسی فقه اسلامی» و «مردن قهرمانان ملی» است و ناامید از شکسته شدن دو بال جنبش ملی- اسلامی است، انشاء نویسی و داستان سرایی نکند. اول یک لیوان آب خنک بنوشد و بعد با خونسردی تنفرهایش را بر کاغذ بیاورد تا مجبور نباشد چند صباح دیگر همچون بزرگانیشان «اعتراfname» منتشر کند.

پس دوست عزیز نگران، محمد فوجانی، ژورنالیست، منجم، مشاور، کاشف و البته مشاور سرکوب! خون سرد باش...!

[1]

فواد شمس، مهر 1386

یادداشت: [1] * عنوان مقاله بر گرفته از مقاله ی "رفیق متنفذ باش!" نوشته مریم شبانی (همسر رضا خجسته رحیمی) شماره 19 نشریه شهروند امروز

.....

* پیوندها *

ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekargar.net
تلفن روابط عمومی سازمان
0049-69-50699530
شماره فاکس سازمان
33-1-43455804
سایت راه کارگر
www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری
www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری
www.etehadchap.org
سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargaran.com
نشر بیدار

www.nashrebidar.com
نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.

«جناب آقای دکتر» آنچنان «شمرده» و «دقیق» سخن گفته اند که برای فهمیدن سخنان او نیاز به مترجم داریم. ترجمه ی کلمه به کلمه ی آنچه «جناب آقای دکتر» گفته اند می شود این که چون آدمی که به آزادی بیان اعتقاد دارد نمی تواند فعالیت زیرزمینی کند، تفکرات زیرزمینی شیوع پیدا کرده است.



اما من مطمئنم که «جناب آقای دکتر» نمی خواسته چنین جمله ی مزخرف و بی مفهومی گفته باشد. او باید به جای «زیرا» مثلن می گفت «در حالی که» اما حتا حالا که به شکل «دقیقی» جمله اش را درست نگفته است هم فرقی نمی کند. ای کاش مصاحبه گر شیفته می پرسید که چرا کسی که به آزادی بیان و برابری انسان ها در فعالیت اعتقاد دارد نمی تواند فعالیت زیرزمینی کند؟ پاسخ را البته می توان حدس زد. وقتی راه وصول به عدالت انصاف و اخلاق نیک باشد، لایذ فعالیت زیرزمینی هم نامردی است.

«جناب آقای دکتر» ادامه می دهند: «بنابراین اگر درباره مارکسیسم - لنینیسم صحبت می کنید این نظریه منسوخ، مفتضح و بی آبرو و فاجعه آمیز است که جز فجایع تاریخ بشر به شمار می رود. [...] بنابراین در گذشته سوسیالیست ها در قالب مارکسیسم - لنینیسم پرچم عدالت را بلند می کردند ولی بیشترین دمار را از روزگار ملت ها درآوردند. کافی است به تاریخ شوروی، چین در زمان مانو، مردم کامبوج در دوره پل پوت و ... نگاهی بیفکنیم. پرچم عدالت ممکن است برافراشته باشد اما باید به این توجه کرد که بر سر کدام دکان است. اگر سر در دکان استبداد است آن پرچم را باید پایین آورد و خرد کرد.»

من به یک نتیجه رسیده ام. دوستان لیبرال ما اساسن علاقه یی به خواندن تاریخ ندارند. محفوظات تاریخی آنها در حد اطلاعاتی است که سینه به سینه منتقل شده است. مثلن اگر «جناب آقای دکتر» تاریخ می خواند احتمالن می فهمید که در کنار استالین و مانو و پل پوت، کشورهای دوست و برادری هم بوده اند که دمار از روزگار مردم درآورده اند. آنها پرچم عدالت را همان طور که دکتر رهنمود می دهد پایین آوردند و خرد کردند. چند نمونه ی جذاب از خرد کردن پرچم را یادآوری می کنم. رژیم «مستبدانه» ی سوکارنو که اولین دولت اندونزی پس از پیروزی استقلال طلبان و با گرایش های سوسیالیستی آشکار بود، به وسیله فردی «آزادخواه» به نام «ژنرال سوهارتو» سرنگون شد. سوکارنو اعدام شد. آمریکای آزاد از این کودتا پشتیبانی کرد و «گریدی» که پیش از این در کشتارگاه کمونیست های یونان کارآموز شده بود در کنار ژنرال های تنگ چشم اندونزیایی شکار کمونیست ها و دموکرات ها را سازمان داد. خرد کردن پرچم بهای سنگینی داشت. در یک نمونه ی دیگر سالوادور آلنده ی مارکسیست با رای مردم برای برپایی رژیم «مستبدانه» برگزیده شد. فردی «آزادخواه» به نام «ژنرال آگوستو پینوشه» با پشتیبانی مستقیم آمریکای آزاد کودتا کرد و از آن پس شبلی به سلاح خانه ی کمونیست ها و سوسیالیست ها بدل شد. ژنرال می خواست همه ی پرچم ها را خرد کند. باز در نمونه یی دیگر دولت محمد مصدق که صنعت نفت را ملی کرده و نظمی «مستبدانه» برقرار کرده بود توسط یک نظامی «آزادخواه» دیگر به نام «ارتشبد زاهدی» سرنگون شد و تا بیست و پنج سال بعد خرد کردن پرچم ها ادامه داشت. از قضا این بار هم آمریکای آزاد در عملیات خرد کردن پرچم حضوری موثر داشت. از این داستان های جذاب و پر هیجان در بولیوی، آرژانتین، برزیل، فیلیپین، کوبا، گواتمالا، پاناما، هندوراس، نیکاراگوئه، دومینیک، مکزیک، هائیتی، پورتوریکو و کنگو هم داشته ایم. به هر حال پرچم است و باید خرد شود دیگر.

آخرین نمونه ی چنین نقدهایی اما مصاحبه ی محمد طبیبیان نیست. هفته نامه ی «شهروند امروز» در ویژه نامه یی که به بهانه ی حضور فرزندان ارنستو چه گوارا در دانشگاه تهران منتشر کرده،

آنها اما تلاش می کنند خود را به ندیدن بزنند. آنها می خواهند برای خنکی دل خودشان هم که شده دست روی جریان هایی بگذارند که بازتولید کننده ی گفتمان استالینیستی شده اند. آنها از باور آن بخشی از چپ که آزادی و عدالت را در کنار هم می خواهد، آن چپی که باور دارد تضاد عدالت و آزادی یک یاوه ی تبلیغاتی سرمایه داری جهانی است، هراس دارند. آنها دانم اوارد می خوانند و دور خودشان فوت می کنند که این چپ جدی نیست. که اینها یک مشت «سوسول سوسیالیست» هستند. که این رویکرد به چپ موج است و گذرا. با این همه چپ دیگر آنقدر جدی شده است که پانزده شماره ی نشریه ی «شهروند امروز» و به یقین بقیه ی شماره هایش صرف حمله به چپ شود.

چنین است که به ناگه بحث در مورد چپ به مسئله ی روز لیبرال ها تبدیل می شود. این بحث ها اما در دو شکل و دو لایه پیش می رود. در شکل اول بحث های لیبرال ها در مورد چپ، ماهیتی انتقادی دارد. این کاری است که بر فرض موسا غنی نژاد یا خشایار دیهیمی انجام می دهند و چه خوب. این شکل اول چپ ایرانی را رهنمون می شود تا به دنبال یافتن پاسخ پرسش هایی باشند که در جامعه ی امروز موجود است و چپ اگر نتواند پاسخی منطبق بر شرایط زمانه برای آنها بیابد بر سطح می ماند. از سوی دیگر انرژی فراوانی که از سوی این اندیشمندان صرف نقد چپ می شود خود نشان از این دارد که چپ در جامعه ی ایران حضوری جدی و اثرگذار دارد.

شکل دوم نقدهای لیبرال های وطنی اما در درون خود حامل برخوردی دشمن خویانه است. آنها سعی می کنند دستگاه های سرکوب را به سوی چپ هی کنند. بنابر این کدهای امنیتی می دهند، قلب واقعبیت می کنند، دروغ می گویند، آسمان و ریسمان را به هم می بافند تا به کاربه دستان سرکوب ثابت کنند برخورد با چپ ها را باید در اولویت بگذارند. آنها حتا سعی می کنند حضور جدی چپ در مبارزات کارگران یدی و فکری، مبارزات زنان و مبارزه برای حقوق کودکان را ندیده بگیرند و چنین جلوه دهند که تنها دانشگاه ها است که عرصه ی حضور دوباره ی چپ شده است.

لیبرال ها چراغ های هشدارشان را روشن کرده اند و از نهادهای امنیتی می خواهند که توضیح بدهند چرا با چپ دانشجویی برخوردی نمی شود. آنها البته اخراج و تعلیق و توقیف نشریه و انحلال تشکل را برخورد نمی دانند. برادران لیبرال ما می خواهند که گورهای بی نشان شیار شود تا در غیبت باورهای چپ، یابوی لیبرالیسم را بر جاده ی مراد خوش برانند. آنچنان که مرد «عبا شکلاتی» در دیداری با اعضای تحریریه ی چلچراغ، وقتی «آرش خوشخو» معاون سردبیر روزنامه ی اعتماد از ظهور چپ دانشجویی شکایت کرد، ابراز نگرانی کرد و پیام داد که باید مراقب ظهور دوباره ی چپ در دانشگاه های ایران باشیم. او البته پیام را به چلچراغی ها نمی داد. مخاطبان پیام سمبل تسامح و تساهل، در نهادهای دیگری نشسته بودند.

در نقدی از این دست در روزنامه ی اعتماد پنجشنبه 5 مهر 1386 مصاحبه یی با «محمد طبیبیان» منتشر شده است که اشاره یی به آن خالی از فایده نیست.

مصاحبه گر، «ثمینا رستگاری» که از قضا و بر حسب تصادف در سازمان ادوار تحکیم وحدت هم عضویت دارد برای شنیدن کلام های «شمرده» و «دقیق» دکتر طبیبیان که سیاست گذاری های اقتصادی دوران «سازندگی» و دوران «اصلاحات» از شاهکارهای مشترک او و هم اندیشانش بوده ابراز تمایل می کند که «جناب آقای دکتر» یک مرزبندی میان عدالت در اندیشه های چپ که مینای تبلیغاتی شان تاکید بر عدالت است، با اندیشه های لیبرالیستی و عدالت از دیدگاه لیبرالیسم انجام بدهند.

«جناب آقای دکتر» که پیش از این داشتن انصاف راولزی را مهم ترین طریق وصول به عدالت دانسته اند می فرمایند: «اگر منظورمان مارکسیسم - لنینیسم و استالینیسم است افرادی که به دنبال این افکار هستند به دنبال یک نظریه منسوخ و مفتضح هستند. در حال حاضر در کشور ما برخی از افراد دانشجویان را در این سنت آموزش می دهند و متأسفانه محدودیت های آزادی بیان هم وجود دارد و به شیوع تفکرات زیرزمینی کمک و راه را برای آنها باز کرده است زیرا آدمی که به آزادی بیان اعتقاد دارد، نمی تواند فعالیت زیرزمینی کند. آدمی که به برابری انسان ها در فعالیت اعتقاد دارد، نمی تواند سازمان زیرزمینی تشکیل دهد.»

سنگ تمام گذاشته است. گمان می کنم انتشار این ویژه نامه را علاوه بر جدال نظری با چپ باید دارای دو وجه دیگر هم دید. یک وجه این ویژه نامه قطعاً این است که لیبرال های اخراج شده از حکومت به خصوص حالا که علی اکبر هاشمی رفسنجانی توانسته بر کرسی ریاست مجلس خبرگان تکیه کند، احساس می کنند کشاکش جناح های درون حاکمیت جدی تر شده و نباید این فرصت طلایی را برای کوبیدن دولت نهم از دست داد. آن بخش از لیبرال ها که زیر عبای رفسنجانی روزگار خوشی را می گذرانند و شهروند امروز را منتشر می کنند، می خواهند از سخنان رسوا کننده ی «الیدا گوارا» استفاده کنند تا غوغای پر هیمنه یی حول دولت نهم و حامیانش راه بیندازند. وجه دوم ماجرا اما لایه های پنهان تری دارد. گمان می کنم «محمد قوچانی»، سردبیر شهروند امروز دم خروس این وجه انتشار ویژه نامه را خوب نشان داده است. آنجا که نوشته است: «سه سال پیش یکی از محافظه کاران سرشناس ایران به مدیران یکی از روزنامه های اصلاح طلب تهران توصیه می کرد حال که مشرب لیبرالی دارند و مشی اصلاحی، به جای این همه در پوستین راستگرایان افتادن اندکی هم در نقد چپگرایی بنویسند که دانشگاه های ایران را در دست خود گرفته اند و نه از چپ دینی که از چپ مارکسیستی دفاع می کنند و نه فقط با راست مذهبی که با راست لیبرالی هم مخالفند و می افزود گرچه لیبرال ها هم با نظام دینی مخالفند اما حداقل به اندیشه دینی پایبندند و اکنون زمان آن است که محافظه کاران و لیبرال ها دست کم در نقد کمونیست ها متحد شوند. امروز اما همان محافظه کار سرشناس مدیر عالی رتبه دولتی است که رییس آن برای بزرگداشت ارنستو چه گوارا در تهران پیام می فرستد تا چریک های مسلمان با چریک های کمونیست قیاس و دانشکده های ایران میزبان فرزندان چه گوارا شوند و اینگونه است که التقاط جدید متولد می شود.»

و بعد مقاله اش را چنین پایان می دهد: «شاید [...] ضروری است و محافظه کاران سرشناس از جمله همان مقام عالی رتبه دولتی فعلی این بار مانع از تکرار فاجعه شوند تا التقاط جدید نفاقی تازه نسازد.»

چند چیز البته مشخص نشده است. آن محافظه کار سرشناس چگونه باید از تکرار فاجعه جلوگیری کند؟ آیا این جلوگیری کمی درآورد نیست؟ آیا قوچانی و شرکا آرزومندند که خاوران های جدیدی پدید آید؟ مگر این غیر از دعوت آشکار به سرکوب است؟ مگر این غیر از استفاده از زبانی زرگری است که به نهاد سرکوب می گوید: اگر سرکوب کنی ما سکوت می کنیم؟ و آیا قوچانی دارد عهدنامه یی نانوشتی و قدیمی، مثن عهدنامه یی مربوط به سه سال پیش را به کسی در جایی که نمی دانیم کجاست یادآوری می کند؟

و آیا تصادفی است که «اکبر منتجبی»، یکی از همراهان همیشگی قوچانی در چند ساله ی اخیر در مطلب خودش از زبان دانشجویی که ما نمی دانیم کیست چون هیچ نام و نشانی ندارد، می نویسد: «یکی از دانشجویان یادآور شد مگر آقای خرمشاد در هفتم مرداد 86 نگفته بود که "با تفکرات چه گوارستی و چپ جدید در دانشگاه ها مقابله نرم شود." پس این تسامح از کجا می آید و چرا یک طرفه؟» آیا این دانشجوی بی نام، حرف دل منتجبی و قوچانی و شرکای دیگرشان را بازگو نمی کند؟

محمد قوچانی اما در سرمقاله اش شیرین کاری های دیگری هم دارد. او می نویسد: «در راس اجتماعون عامیون چهره هایی چون سید حسن تقی زاده قرار داشتند که ایران را از نوک پا تا فرق سر فرنگی می خواستند و به مشروطه راضی نبودند و در دل طلب جمهوری بلکه جمهوری لائیک می کردند.»

قوچانی بازیگوشی می کند. او چون تاریخ جدیدی روایت می کند، نیاز دارد که در خواسته ها و آرمان های اجتماعون عامیون که به قول خودش جناح چپ نهضت مشروطه بودند دست ببرد. اما چرا؟ در تاریخ به روایت قوچانی می خوانیم که «شاخه اصلی اجتماعون عامیون در سال های بعد حزب سوسیالیست، گروه پنجاه و سه نفر و سرانجام حزب توده را ساختند که در طول زمان رفته رفته چپ تر می شد.»

حالا که چنین است باید نشان داد که چپ ها از همان لحظه ی ورود به ایران با شرایط جامعه ی خود بیگانه بودند. بنابراین در میان چهره های اجتماعون عامیون مانند جهانگیرخان صوراسرافیل، ملک المتکلمین، حیدرخان عمواوغلی، یحیی دولت آبادی، سید اشرف الدین گیلانی (نسیم شمال)، علی مسیو، واعظ قزوینی و

بسیاری دیگر تنها باید از تقی زاده نام برد که به نوشته خود قوچانی «تجددخواهی» را به «سوسیال دموکراسی» ترجیح داد و به اردوی پهلوی پیوست. قوچانی می نویسد شاخه ی اصلی اجتماعون عامیون چپ ماتد، پس چرا از این شاخه ی اصلی نامی در میان نیست؟ دلیل روشن است. دوست ما تاریخ جدیدی برای ایران نوشته است و من از او می خواهم هرچه زودتر آن کسانی را که از میان اجتماعون عامیون در میان پنجاه و سه نفر و حزب توده بوده اند، نام ببرد تا گوشه های جدیدی از تاریخ ایران روشن شود. در این تاریخ نگاری قوچانی وار هیچ اثری از حزب همت و حزب کمونیست نیست. در عوض حزب سوسیالیست که از میان اعضای آن تنها سلیمان میرزا اسکندری در حزب توده حضور داشته است به عنوان پدر حزب توده حضور دارد. خواندن تاریخ آنقدرها سخت نیست و اگر وقت و حوصله و توان تاریخ خواندن نداریم گمان می کنم باید از نوشتن نقدهای تاریخی خودداری کنیم.

آقای قوچانی اما ادامه می دهد. او تقسیم بندی جدیدی از سوسیالیست های تاریخ ایران ارائه می کند. سوسیالیسم اولیه (یا سوسیالیسم تخیلی. اجتماعون عامیون)، سوسیالیسم علمی (دکتر حزب ارانی)، سوسیالیسم روسی (یا مارکسیسم - لنینیسم. حزب توده)، سوسیالیسم انقلابی (شامل: مارکسیست - لنینیست ها که به روشنفکری انقلابی به عنوان موتور جامعه اعتقاد داشتند. فداییان خلق، مارکسیست - مانونیست. از انقلاب دهقانی مقدم بر انقلاب کارگری دفاع می کردند، مارکسیست - تروتسکیست. انقلاب جهانی را بر انقلاب ملی مقدم می شمارند.) وقتی کسی بخواد به زور و کپسول وار یک جنبش وسیع و دامنه دار را توضیح بدهد درست به همین شکلی که اتفاق افتاده به یوازه گویی می افتد. و قوچانی درست بر اساس همین تحلیل و تقسیم من درآوردی فتوا می دهد.

فتوای محمد قوچانی این است: «بر اساس هر یک از این ایدئولوژی های وارداتی در ایران جنبشی تقلیدی شکل می گرفت که سعی داشت آخرین مدل های مارکسیستی وارداتی را در ایران اجرا کند.» و بعدتر می نویسد: «آخرین شکل مارکسیسم در ایران دهه های 40 و 50 اما کاسترونیسم بود. ایرانیان ساده دل گمان می بردند تنوری محاصره شهرها از طریق حاشیه ها و هجوم رزم آوران مارکسیست از کوه ها و جنگل ها رمز پیروزی انقلاب است. بدین ترتیب جنگل های سیاهکل گیلان بدیل کوه های سیبیراماستیرای کوبا شد و کمونیست های ایران هر دم انتظار کاسترو یا چه گوارایی که از کوه پابین آید و کوهپایه را تسخیر کند و دیکتاتوری را براندازد و سوسیالیسم را اجرا کند.»



گمان می کنم باید این سبک تاریخ نگاری به نام قوچانی ثبت شود. مثن می شود نوشت: هرزه نگاری تاریخی یا تاریخ به روایت قوچانی در دو دقیقه. اگر قوچانی حوصله ندارد کتاب بخواند لااقل می تواند برخی مسائل را از استادان لیبرالش بیبرد.

بگذارید ببینیم زمانه ی «مارکسیست های ساده دل ایرانی» چه زمانه یی بوده است. با ورود شوروی به دوران جنگ سرد و سپس سیاست گذاری همزیستی مسالمت آمیز در دوران خروشچف چپ انقلابی به محقق رفت. این فترت ادامه داشت تا دهه ی پنجاه و شصت میلادی. پیروزی انقلاب کوبا، نبرد چریک های ویتنامی، حاد شدن درگیری چریک های فلسطینی، پیروزی انقلاب الجزایر و قیام می 68 فرانسه همه و همه عصیان بود بر علیه شرایطی که بر جهان حکم می راند. چنین بود که آتش مبارزه ی چریکی نه تنها در ایران که در سرتاسر جهان شعله ور شد. حتا کشورهای غربی مانند یونان، آلمان، ایتالیا، آمریکا، ایرلند و اسپانیا درگیر نبرد چریک ها با حاکمیت های سرمایه داری بودند. در ضمن شکست تجربه ی حزب توده ی ایران پس از کودتای 28 مرداد و گسترش خفقان و سرکوب، جوانان مارکسیست ایرانی را به سوی مبارزه ی مسلحانه رهنمون شد. این را هم بدانیم که مثن کتاب امیرپرویز پویان در

کلاس های درسی چریک های وابسته به جبهه ی خلق برای آزادی فلسطین تدریس می شد. مارکسیست های ایرانی چشم به راه معجزه بی که قرار بود از کوه های سیاهکل نزول کند نماندند. آنان دخالت گرانه وارد بازی شدند و تنها راه نرفته است که بدون خطاست. آنچنان که لیبرال های آن روز ایرانی که پناه امن جسته بودند هیچ خطایی نداشتند. در خانه نشستن و غر زدن و گاهی برای ساخت و ساخت سری به دربار زدن که اشتباه ندارد.

محمد قوچانی کشفیاتش را ادامه می دهد. او که پیش از این کشف کرده بود که محمود احمدی نژاد و جرج دبلیو بوش هم سوسیالیستند این بار رگه های سوسیالیسم را در وجود محمدرضا پهلوی کشف کرده است. او می نویسد: «محمدرضا پهلوی نه تنها سعی می کرد همواره دوست اتحاد جماهیر شوروی یا جمهوری خلق چین بماند نه تنها میزبان برژنف و هوکوفنگ در تهران بود بلکه با انقلاب سفید و تاسیس سپاه دانش و سپاه بهداشت سعی می کرد کارکردهای کاسترو در جامعه ایران را به دوش کشد و با ایجاد حزب رستاخیز و به خدمت گرفتن گروهی از کمونیست ها و مانویستی های سابق در آن به پادشاهی خود رنگ و بوی سوسیالیستی بدهد و رد پای فاشیسم را با رنگ و لعاب سوسیالیسم دولتی پنهان کند. موج چپگرایی چنان شدید بود که حاکمیت وقت و اپوزسیون زمان هر دو به سوی سوسیالیسم می رفتند.»

زنده باد این اعتماد به نفس مثال زدنی است. فهم قوچانی از سوسیالیسم و تاریخ ایران و جهان درست همین اندازه است و می دانیم که او سردبیر ارگان لیبرال های ایرانی است. تاریخ اما به روایت تاریخ به یاد می آورد که سرمایه داری جهانی که هژمونی آن انحصار در دست آمریکا بود، هر چند یک بار برای مقابله با چپ ها روش های نوینی به کار می بست. این روش ها البته جدای از کودتاهای خونینی بود که در چهار گوشه ی جهان با طرح و نقشه های سیا و پشتیبانی آمریکا رخ می داد. جدای از جشن های کمونیست کشانی بود که در چهار گوشه ی جهان برپا بود. یکی از این طرح ها، طرح کندی بود که بر اساس آن رژیم های وابسته به سرمایه داری جهانی سعی کنند با اقدامات رفاهی از شورش های کمونیستی جلوگیری کنند. تاسیس سپاه دانش و بهداشت و انقلاب سفید در راستای اجرایی کردن همین طرح بود. تاسیس حزب رستاخیز هم ربطی به تقلید شاه ایران از رژیم های به اصطلاح سوسیالیستی نداشت. پیش از تاسیس حزب رستاخیز محمدرضا پهلوی به تقلید از سیستم دو حزبی آمریکا و انگلستان سعی کرد دو حزب دست نشانده راه اندازی کند. حزب مردم با حضور چپ های سابق تشکیل شد و قرار بود نقش حزب چپ حکومت را بازی کند و حزب میلیون از وابستگان آمریکا که قرار بود نقش حزب راست را بازی کند. پس از مدتی شاه که احساس می کرد در قدرت مطلقه اش رخنه یی ایجاد شده دستور انحلال هر دو حزب و تشکیل یک حزب سراسری به نام «رستاخیز» را داد.

قوچانی اما سرانجام جان کلامش را رو می کند. او بالاخره می نویسد که چرا اینقدر آسمان و ریسمان را به هم بافته است: «اما النقاط جدید تنها حرکتی سیاسی است که برای سرکوب کردن حریف بستری را برای حریفان اصلی خود مهیا می کند که بازنده اصلی در نهایت خود او خواهد بود. نفوذ اندیشه های کمونیستی از نوع استالینی در دانشگاه های ایران خطری نیست که صادق ترین اصول گرایان و سنت گرایان از آن نگران نباشند و این خطر واقعا وجود دارد. هنگامی که دولت همه اهداف خود را در اقتصاد و آن هم اقتصاد معیشتی خلاصه می کند هنگامی که فردیت انسان ها را نادیده می گیرد و تنها با جمعیت سخن می گوید هنگامی که برادران مدرن و مسلمان خود را در ترکیه و عراق همان آزادیخواهان مومن و مسلمان را وامی گذاریم و از آمریکای لاتین دوست می گیریم و هر سال به دیدار هوگو چاوس و او مورالس می رویم و میزبان فرزندان چه گوارا در ایران می شویم و برای مراسم بزرگداشت چریکی که نسبتی با ملت و فرهنگ ما ندارد پیام می فرستیم آیا انتظاری جز احیای چپگرایی در ایران باید داشته باشیم؟ هنگامی که قواعد فقه اسلامی در اصالت فرد و اقتصاد آزاد را نادیده می گیریم آیا می توانیم از بازگشت دوباره چپ ها به دانشگاه ها نگران نباشیم؟»

می بینید محمد قوچانی برای نجات لیبرالیسم چه وا سلامایی سر داده است؟ چه مرتبه یی برای ملت و فرهنگ ملی سر می دهد؟ کل کشان برای حمله ی آمریکا دارند برای ملت مرتبه می خوانند و این

طنز غریبی است. قوچانی خطاب به دولتی ها نوشته است که برادران خود را وانگذارند، به فقه اقتصاد آزادی توجه کنند و نگران خطر چپگرایی در دانشگاه های ایران باشند. نگران باشند که چه کنند؟ قوچانی البته حریف باهوشی است او لاقفل فهمیده که ماجرا جدی است. او فهمیده که اگر کسی نگران این چپگرایی جدید نباشد، دیگر از ثروت های کلان که آب زیر پوست او و یارانش دوانده اثری نخواهد ماند. دیگر نمی توانند از اسپانسرهای «تسبیح طلایی» بهره مند شوند. دم رانت های حکومتی که چیده شود، واردات ها و صادرات های آزاد به نام و انحصاری به کام که برچیده شود، دیگر قوچانی و دوستانش هم نمی توانند نشربه یی تمام رنگی با کاغذ اعلا منتشر کنند. قوچانی خطر را به درستی تشخیص داده و به راستی نگران است.

اما این چپ وحشتناک که باید «خطر» آن را جدی گرفت و «نگران» بود، چپیی که باید سرمقاله ی مطول و مغلوب یک هفته نامه را به هی کردن دستگاه سرکوب به سوی آن اختصاص داد چگونه چپیی است؟ قوچانی پاسخ می دهد: «نسل جدیدی از سوسیالیست ها که بهتر است به آنها لقب سوسول سوسیالیست را بدهیم. همان طبقه متوسطی که چون تاریخ ملی اش را نخوانده و قهرمانانش مرده اند و در پی قهرمان گمشده اش می گردد که امروزین باشد و مد روز و خوش قیافه و موضوع گفت و گوهای عاشقانه رو به سوی ارنستو چه گوارا می برد و روی تی شرت و پوستر و مجله و دیوار خانه، او را بت خویش می سازد.»

اگر این چپ های دانشگاهی همین هایی هستند که برادر لیبرال ما نوشته است، پس آن همه هراس که در خط های پیشین این سرمقاله بیرون زده بود و خبر از رخسار زرد نویسنده می داد برای چیست؟ چرا باید دستگاه های سرکوب را تشویق کرد که عده یی جوان «سوسول» را سرکوب کند؟ تصویرهای ذهن قوچانی درهم ریخته است. او لابد شب ها کابوس می بیند و به خاطر همین نمی تواند تناقض نداشته باشد.

اما گوش هایت را باز کن محمد کوچک! همین سوسول سوسیالیست ها اگر قربانی همدستی سرکوبگرانه تو و بزرگانیت با برادران دیروز و امروزتان نشوند، اگر شما مسلخی جدید برایشان نیارایید، اگر قضایای شان تکنید بساط غارت گری تان را در هم می پیچانند.

ویژه نامه ی جذاب و خواندنی شهروند امروز اما به مطلب قوچانی ختم نمی شود. مریم شبانی در صفحه 38 همین نشریه مقاله یی نوشته است با عنوان «رفیق! منتظر باش. چه گوارا و استالینسی که ناگزیر بود» که در آن سعی شده تصویر جدیدی از چه گوارا ارائه شود. تصویری که تاکنون ناشناخته بوده است.

تاکنون تاریخ دچار این اشتباه بود که چه گوارا وقتی اسیر شد و او را در برابر جوخه آتش ایستاندند، با بنی تپ دار به سربازانی که خود را آماده ی کشتن او می کردند، گفته است: «شلیک کن! تو داری یک مرد را می کشی.» مریم شبانی اما کشف کرده است که چه گوارا که باور نمی کرده سربازان بولیویایی او را بکشند و می خواسته زنده بماند، گفته است: «شلیک نکن! اسم من ارنستو چه گوارا است. برای تو زنده بیشتر می ارزم تا مرده.»

بخش هایی دیگر از بازخوانی تاریخ به روایت مریم شبانی را بخوانیم: «چه گوارا در سال 1961 - هفت سال پیش از مرگ - به یک روزنامه نگار گفته بود: "چه بخواهید، چه نخواهید، هر انقلابی با مقداری استالینسیسم توأم خواهد بود." [...] حتی آن هنگام که کاسترو در اندیشه الگو گرفتن از تجربه های حکومت استالین نبود، چه گوارا آنقدر او را تشویق کرد تا اردوگاه کار در کوبا سربرآورد و مخالفان را در خود جای داد. [...] به رغم شکست کامل و پراکندگی چریک های کنگویی و البته نابودی بخشی از واحدهای اعزامی کوبایی، او خیال نداشت که کنگو را ترک کند. افسرده و سرخورده تقاضای چریک های تازه نفس از کاسترو داشت، تقاضایی که با این گفته رییس سازمان اطلاعات کوبا رد شد: "او راستی راستی دیوانه شده است." [...] رژی دبره، فیلسوف فرانسوی و متحد نزدیک چه و کاسترو، ذهنیت مبارزاتی چه گوارا را اینگونه توصیف می کند: "ارنستو آدمی انقلابی بود که اگرچه مورد ستایش اما خالی از دغدغه وجدان بود. کسی که در نظرش هدف، وسیله را توجیه می کند. برداشت پرشور او از درستی و درستکاری چیزی از سنگدلی در خود داشت." سنگدلی ای که البته چه گوارا، خود در تعلیمات چریکی اش به سربازان توصیه می

زنان، گروگان های بی صدا!

معاون طالبانی: این زنان گروگان گرفته شده اند تا بر شوهران آنها فشار وارد شد.

آمریکا نه فقط بزرگ ترین سفارت خود، بلکه بزرگ ترین زندان های خود را نیز در عراق دارد. دو گزارش زیر از زندان های آمریکا در عراق است. ابعاد فاجعه در عراق آنقدر بزرگ است که دیگر اخباری که در کشورهای دیگر هولناک به شمار می آید، برای عراق بی اهمیت شمرده میشود. تکان دهنده تر این است که در چنین شرایطی، تسلیم به زندگی زیر چکمه اشغال عین مدنیت، و مقاومت در برابر آن، واپس ماندگی، وانمود میشود و رسانه های انحصاری که دیگر برای استقلال، رکن چهارم دموکراسی، و انتشار بیطرفانه اخبار تره هم خورد نمی کنند، این نوع برخورد با اشغال سرزمین های دیگر را به خط عمومی خود تبدیل کرده اند.

جایی که زندانی کردن کودک مجاز است

فرانس پرس، بغداد / چهارشنبه 10 اکتبر 2007

آمریکا 25000 زندانی در عراق دارد

روز چهارشنبه اعلام شد ارتش آمریکا نزدیک 25000 نفر را در زندان های خود در عراق نگهداری میکند. 860 تن از زندانیان کمتر از 16 سال دارند.

ژنرال داگلاس استون در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت 83 درصد زندانیان سنی و 16 درصد آنها شیعه هستند. او گفت ارتش آمریکا 280 زندانی خارجی دارد که ملیت آن ها مصری، ایرانی، سعودی و سوری است.

آمریکا دو زندان را در خاک عراق اداره میکند. یکی در پایگاه کمپ کرابر در نزدیکی بغداد و دیگری کمپ بقاع در جنوب بندر ام قصر. به گفته استون این زندان ها روزانه بطور متوسط 60 زندانی جدید میگیرند و طول متوسط بازداشت 300 روز است.

از آغاز ماه رمضان، واسط سپتامبر که برای مسلمان ها مقدس است، آمریکا روزانه 50 تا 60 زندانی را آزاد کرده است.

زنان بدون محاکمه در زندان ها می پوسند

الزمان 8 اکتبر 2007

بازدید از یک زندان زنان در محله ای از بغداد فاش کرد که اظهارات مقامات عراقی در مورد حقوق بشر و حکومت قانون، تو خالی است.

زندانی که طارق الهاشمی معاون رئیس جمهور به بازدید آن رفته بود، بیش از ظرفیت خود از زندانی متراکم بود. بسیاری از زنان به علت فقدان دارو و خدمات بهداشتی به بیماری های واگیر دار مبتلا شده اند.

دفتر هاشمی بیانیته ای صادر کرد که در آن آمده است، بازدید از زندان نشان داد کلیه مراحل از آغاز بازداشت گرفته تا شرایط هولناک زندان، بسیار دشوار و اسفبار است.

زندانی که هاشمی از آن بازدید کرد در کاظمیه قرار دارد و به نظر میرسد زنان مسلمان سنی در آن محبوس هستند.

در بیانیته آمده است بسیاری از زندانی ها به این علت بازداشت شده اند که پدر یا فرزند آنها مظنون به داشتن ارتباط با نیروهای مقاومت در برابر اشغال آمریکا هستند. حداقل معنای این آن است که این زنان گروگان گرفته شده اند تا بر شوهران آنها که تحت تعقیب مقامات هستند، فشار وارد شود.

در بیانیته آمده است در میان زنان زندانی دختران نوجوانی هستند که برخی از آنها چندین سال را پشت میله های زندان گذرانده اند. یک زن زندانی به نام سوعاد عزیز به هاشمی گفت او را وقتی دستگیر کردند که به جستجوی پسرش بر آمده بود. پسر او بیش از یک سال بود که ناپدید شده بود.

در بیانیته آمده است عزیز گفت، من مدیر مدرسه ای در ناحیه امیریه بغداد بودم. آن ها مرا به مرگ محکوم کردند و هیچکس هرگز از من حتی سوال نکرد چرا این جا هستم. هزاران عراقی در تعداد زیادی زندان در عراق می پوسند. نیروهای آمریکایی زندان های خود را دارند که به دستور آنها و ویژه نگهداری مظنون های خودشان ساخته شده است. مقامات عراقی زندان های خودشان را دارند.

در زندان های آمریکایی ها و دولت عراق بیش از 30000 زندانی هست که بیشتر آنها تنها به خاطر مظنون بودن بازداشت شده و بدون محاکمه محبوس شده اند. برگرفته از سایت روشنگری

کرد: "نفرت به عنوان عنصر مبارزه! نفرت تزلزل ناپذیر نسبت به دشمن، نفرتی که مرزهای طبیعی انسان را متلاشی می کند و او را به ماشین سرد و موثر کشتن تبدیل می کند. سربازان ما باید چنین باشند، بدون نفرت، خلق قادر نخواهد بود بر دشمن درنده خو پیروز شود."

اما این بازخوانی تاریخ، برای سندیت یافتن کشفیاتش منبعی هم معرفی می کند؟ آیا مریم شبانی نمی دانسته باید منابعی که برای نوشتن این مقاله به کار برده معرفی کند؟ چرا می دانسته است. می دانسته است چون «رضا خجسته رحیمی» که این ویژه نامه زیر نظر او گردآوری شده است خود در مقاله اش منابع مورد استفاده اش را نوشته است، می دانسته است چون ما می دانیم خجسته رحیمی علاوه بر این که دبیر این ویژه نامه بوده، همسر مریم شبانی هم هست. پس چرا نامی از منابع مورد استفاده در متن نیست؟ بگذارید حدس بزنیم. من یک بار کتابی دیدم به نام «آنچه هیچ کس جرات گفتنش را ندارند» یا نامی در همین حدود. پس از چندی جلد دوم آن با نام «کمبته ی 300» منتشر شد. به استناد این کتاب دو جلدی می توان ثابت کرد که کل جنبش کمونیستی جهان ساخته و پرداخته ی سازمان های اطلاعاتی غرب بوده است. نویسنده ی این کتاب البته چهره ی شناخته شده یی نبود. او پس از سال ها تحقیق در آسمان ظهور کرد، دو جلد کتاب افشاگرانه نوشت و بعد ناپدید شد. در نمونه ی مشابه دیگری کتابی خواندم با عنوان «خاطرات ابوالقاسم لاهوتی». لاهوتی نظامی و شاعر کمونیست ایرانی بود که پس از شکست قیامی بی فرجام به شوروی گریخت. در تاجیکستان مدتی وزیر فرهنگ شد و در همان جا درگذشت. کتاب ثابت می کرد لاهوتی از زندگی در شوروی ناراضی است و حتا دیگر باورهای کمونیستی خود را هم از دست داده است. زمانی که من این کتاب را خواندم اما می دانستم این کتاب در واقع نوشته ی علی جواهرکلام از اعضای شبکه ی بیدامن است که برای مقابله با کمونیست های ایرانی تحت حمایت سرویس های اطلاعاتی آمریکا و بریتانیا تشکیل شده بود. من نمونه های دیگری از چنین کتاب هایی در کتابخانه ام دارم و می توانم آنها را در اختیار مریم شبانی بگذارم. ولی آیا منبع مورد استفاده شبانی برای نوشتن این مقاله هم در همین ردیف بوده است؟ و اگر نه چرا او با انتشار نام منابعش ما را از اشتباه بیرون نمی آورد؟ چرا نمی خواهد ما هم بتوانیم مانند او چهره ی خشن و مستبد چه گوارا را بشناسیم؟ چه گوارایی که در کتاب «انسان و سوسیالیسم در کوبا» چنین می گوید: «در اینجا موضوع این نیست که یک نفر باید چند کیلو گوشت مصرف کند یا چند بار در سال کسی می تواند کنار دریا برود یا این که با دستمزدهای امروزی چه مقدار اجناس لوکس می توان از خارج تهیه کرد. موضوع این است که فرد خود را موجودی کاملتر احساس کند. احساسی حاکی از یک غنای درونی بیشتر و داشتن مسئولیتی بیش از پیش.»

این همه باید بیش از پیش ما چپ ها را هوشیار کند. ما باید بدانیم اگر سرکوب نیروهای چپ از سر گرفته شود، دوستان لیبرالمان خوشحال می شوند در اتوموبیل های گشت بنشینند و ما را با انگشت اشاره نشان دهند. آنها خوشحال می شوند که آدرس خانه های ما را فهرست کنند. اینک باید هوشیار باشیم. حالا که حریف این چنین مبارزه ی طبقاتی را جدی گرفته است، لازم است که ما نیز بدانیم دشمن طبقاتی مان در کدام پوستین نفس می زند. از سوی دیگر به گمان من لازم است چپ در مسیر روشن کردن میانی نظری اش گام های جدی تر و عمیق تری بردارد. ما باید بتوانیم در برابر مسائل جامعه ی امروزمان پاسخ های به روز داشته باشیم. باید بتوانیم خودمان را در عرصه های مختلف بازتولید کنیم. از این گذشته تمرین گفتمان و رفتار دموکراتیک و تاکید بر ارزش های دموکراتیک وظیفه ی چپ است. ما این فرصت را داریم که دموکرات، انقلابی و رادیکال باشیم. این فرصت را از خودمان دریغ نکنیم هر چند بارها آن را از ما دریغ کرده اند. تکمله: برادر عیاد، علی ربیعی دچار بیماری روانی شده است. نزدیکان او می گویند خاطره ی جنایت هایی که در قامت عضو وزارت فحیمه مرتکب شده یقه اش را گرفته است. سعید جباریان و خسرو تهرانی و هادی خانیکی و عباس عبیدی و محمد موسوی خوبی ها و حسین موسوی تیریزی و دیگرانی که در دست بسته به کشتارگاه بردن نقش داشته اند، بخوانند.

.....

* دیدگاه *

دمکراسی و مبارزه طبقاتی،

کتاب دوم: مبارزه طبقاتی در انگلستان، فصل سوم

مقدمه: اخیراً درگیری نظری ای بین لیبرال های وطنی و برخی از رفقای چپ انقلابی در گرفته که روشنتر جهت گیری بورژوازی دور نگاه داشته شده از حکومت برای ترغیب هیئت حاکمه "اصولگرا" به استفاده از ابزار قهری علیه چپ ها گشته است. تعدادی از دوستان آزادیخواه و تازه سیاسی شده که معمولاً به علت ساده اندیشی و پاک طبنتی شعار "وحدت اپوزیسیون" لیبرال ها را باور داشتند و تا به امروز چپ های انقلابی را مانعی برای ایجاد وحدت می پنداشتند، از رهنمود سرکوب قهرآمیز چپ انقلابی توسط لیبرال ها شوکه شده و مات و مبهوت مانده اند. برخی از ایشان نیز تقصیر را به گردن آن دسته از لیبرال ها می اندازند که خواهان سازش دادن "فقه و شریعت اسلامی" با "لیبرالیسم" (ملی - مذهبی) می باشند. اما واقعیت این است که "لیبرالیسم"، بر خلاف ادعایش، هرگز مترادف با "آزادیخواهی" و "دمکراتیسم" نبوده است و در هیچ مقطع تاریخی پیروی "آزادی" برای تمامی طبقات اجتماعی نبوده و الگوی حکومتی آن نیز در هیچ زمانی "بی طرف" و "دور پیشه" نبوده و همواره ارگانی برای سرکوب مردم آزادیخواه برای حفظ "مالکیت خصوصی" و "تجارت آزاد" بوده است.

مقاله ای را که در زیر می خوانید، جزئی از مجموعه ای است که تاریخ جوامع بشری را در دوران های مختلف تاریخی مورد بررسی قرار داده و موجودیت و نقش تعیین کننده ی "مبارزه ی طبقاتی" را در هر دوران به اثبات رسانده است. این مجموعه با عنوان "دمکراسی و مبارزه طبقاتی" توسط بینا داراب زند، از بهار 84 تا زمستان 85، به صورت پاورقی برای سایت اکنون لیبرال "حزب دمکرات ایران" نگارش یافت که بیشتر قسمت های آن مورد "کتاب سوزی" گردانندگان لیبرال این سایت قرار گرفت و تنها دو بخش از آن جان سالم بدر برد. خوشبختانه یکی از این بخش ها فصل سوم "لیبرالیسم" از کتاب دوم "مبارزه طبقاتی در انگلستان" می باشد که به تاریخچه ی تکامل عینی و نظری لیبرالیسم کلاسیک می پردازد. با مطالعه ی این مقاله، خواننده متوجه خواهد گشت که سرکوب قهری حقوق دمکراتیک نیروهای مردمی نه به علت خصوصیات لیبرال های مذهبی و وطنی، بلکه از ماهیت طبقاتی لیبرالیسم و منافع طبقاتی بورژوازی. مستتر در آن از همان آغاز پیدایش این ایدئولوژی می باشد.

لیبرالیسم!

بینا داراب زند

با شکل گیری و ظهور بورژوازی، مبارزه این طبقه علیه نظام فئودالی در کنار مبارزات و شورش های دهقانی علیه امتیازات و ستم اشراف، عامل تغییرات وسیع اجتماعی در انگلستان شد. بطور مثال، توسعه داد و ستد این طبقه و رشد سود دهی و قیمت پشم موجب گشت که طبقه اشراف زمین های بیشتری را از مصرف زراعی به مرتع داری تبدیل کرده و در نتیجه دهقانان و رعایای بیشماری را از زمین های اشتراکی براند و برای بیرون نگاه داشتن ایشان، زمین ها را دیوار و حصار بکشد و بدین ترتیب استفاده اشتراکی از این زمین ها را ملغی ساخته و نهایتاً آنان را به "مالکیت خصوصی" خود در آورد. بنوبه خود، چنین واقعه ای، باعث گشت که واحد اقتصادی - اجتماعی فئودالیسم، یعنی روستای خودکفا، متلاشی شده و جهت تامین مایحتاج خود وابسته به طبقه بورژوازی گردد. پس می بینیم که منافع اقتصادی بورژوازی چگونه عامل تغییرات بنیادین در روابط و مناسبات تولید فئودالی گشت.

در سطح سیاسی - اجتماعی نیز دیدیم که در مقطعی، منافع طبقاتی بورژوازی او را به اتحاد با مقام سلطنت و ادار ساخت که حاصل این اتحاد حکومت مطلقه خاندان تنودور بود. خاندان تنودور با اتکاء به ثروت بورژوازی شهری توانست الیگارش اشراف و روحانیت بزرگ را در هم شکنند و به نوبه خود با تجهیز نیروی دریایی، انحصار اسپانیا و پرتغال را بر بازارهای جهانی و قاره جدید به چالش طلبیده و از آن همه ثروت و نعمت، سهمی برای

بورژوازی انگلستان بدست آورد. چنین نفوذی در جهان و تامین منابع مورد نیاز بورژوازی باعث تسهیل در انباشت اولیه سرمایه گشت و این تمرکز پول و طلا سلسله مراتب طبقاتی فئودالیسم را که بر مبنای اصالت خانوادگی قرار داشت از هم فرو پاشید.

باز هم شاهد بودیم که با روی کار آمدن خاندان استوارت و تغییر جهت سلطنت مطلقه از اتکاء به طبقه بورژوازی و تلاش برای بازسازی نظام فئودالی و تکیه به طبقه اشراف و روحانیت، به مخالفت بورژواها با حکومت مطلقه انجامید و این مخالفت، تا حد یک انقلاب سیاسی و سرنگونی حکومت سلطنتی پیش رفت و شکل سیاسی جامعه انگلستان را دگرگون ساخت.

پس می بینیم که مبارزه طبقاتی بورژوازی علیه نظام فئودالی عامل دگرگونی های عظیم و عمیقی در زمینه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شد. اما این مبارزه بخودی خود و بدون واسطه انجام نپذیرفت. بلکه بورژوازی برای مبارزه علیه نظام فئودالی نیاز به جذب نیروهای اجتماعی لازم جهت ایجاد دگرگونی و پیشبرد انقلاب اجتماعی داشت. چگونگی جذب این نیروها، ما را با شکل دیگری از مبارزه طبقاتی آشنا می سازد که علیرغم تمایز ش از اشکال اقتصادی و سیاسی، در رابطه ای متقابل و تنگاتنگ با دو وجه دیگر می باشد. تأثیرات متقابل این سه شکل از مبارزه است که در طول روند تاریخ، باعث تغییر و تحولات لازم برای بوجود آوردن انقلاب اجتماعی می گردد.

1- اومانیتسم رنسانس: ایدئولوژی بورژوازی انقلابی

شکل دیگر مبارزه طبقاتی، جنبه ایدئولوژیک آنست. همانطور که بورژوازی در درون نظام فئودالی شکل گرفت، ایدئولوژی آن نیز از درون ایدئولوژی فئودالی برخاست.

جهان بینی فئودالی که بنیادش بر اصول مذاهب یکتاپرستی و در اروپا بر مبنای مسیحیت بنا گشته بود، با توجیه امتیازات طبقه اشراف و فقر رعایا بر اساس "مشیت الهی" و با "حق الهی سلطنت" و دیگر باورها و خرافات، مردم را به تحمل درد و رنج در دنیای مادی محکوم کرده و به ایشان تسلیم و رضا در مقابل خواست الهی را توصیه می نمود. این اصول که توسط روحانیت فئودال و عظمی گشت، مقام سلطنت، اشرافیت و روحانیت را تا حد قدیسان بالا می برد و هرگونه نافرمانی و تخلفی از قوانین و سنن فئودالی را برابر با سرپیچی از "احکام الهی" و "محرابه با خدا" قلمداد می کرد. تمکین رعایا به چنین اصولی و باور ایشان به این خرافات، مانع بزرگی را در پیشبرد مبارزه طبقاتی آنان و بورژوازی علیه نظام فئودالی قرار داده بود. نتیجتاً، مبارزه طبقاتی بورژوازی علیه نظام کهن، بغیر از استیلا اقتصادی و مالی و درگیری های سیاسی، برای رفع موانع ذهنی، جذب نیروهای مردمی در جهت پیشبرد منافع طبقاتی اش، در شکل مبارزه ایدئولوژیک نیز ظاهر گشت.

هسته این مبارزه از درون مخالفت روحانیون معترض به تجمل و ثروت دستگاه پاپ و کلیسای کاتولیک آغاز گشت و رفته رفته شکل اومانیتستی (اصالت انسانی) به خود گرفت و با اختراع و توسعه صنعت چاپ در سراسر اروپا اشاعه یافت. افکار جدید اومانیتستی نوک تیز حمله خود را متوجه امتیازات اشراف و روحانیت حاکم قرار داد و به رعایا و طبقات ستم کشیده متذکر می گشت که بی عدالتی موجود در جامعه توجیه دینی و الهی نداشته و از منافع طبقاتی حاکمه نشأت می گیرد. "پتراوک" با حمله به امتیازات اشراف، ایده برابری انسان ها را مطرح کرده و به اهمیت نقش انسان و توانایی های آن تاکید می کرد. مثلاً در رساله "راه رسیدن به شادکامی" می گفت: خون، در تمامی انسانها دارای یک رنگ است. حتی اگر خون فردی پاک تر و خالص تر از دیگری باشد، تنها بیانگر تندرستی و سلامتی اوست و نه نشانی از اصالت و اشرافیت.... انسان های شریف با روح بزرگ زاده نمی شوند، بلکه از طریق عمل صالح در طول زندگی شان به مرتبت دست می یابند. این زندگی شرافتمندانه است که ملاک شرف انسانی است و نه آنکه چه کسی در چه خانواده ای زاده شده. و یا "لورتر و والا" در رساله ای موسوم به "در باره لذت و شادی واقعی" بر علیه ایده خرافی گناه کار بودن ذاتی انسان های رانده شده از بهشت برخاسته و می نویسد: انسان معجزه طبیعت است و این طبیعت انسان است که از درد و رنج دوری کرده و به حفظ خود بکوشد. "رابله" در رساله ای می گوید: بکن، آنچه را که اراده کرده ای... انسان آزاد به دنیا آمده و اگر در شرایط مناسبی زندگی کند و به طرز صحیحی آموزش دیده و تربیت شود و عمر خود را در کنار فرهیختگان بگذراند، غریزه اش، او را به عمل شرافتمندانه رهنمون خواهد ساخت و از بی شرافتی دورش نگاه خواهد داشت. (1)

جهت کلی حملات اومانیستی دوران رنسانس به باورهای بود که انسان را در مقابل نیروهای فعال خارج از محدوده اراده اش، چون غلامانی دست و پا بسته قلمداد می کرد و او را به تسلیم در مقابل آنها دعوت می نمود. طرفداران و مبلغین "اومانیسم"، جملگی خواهان آزادی انسان از زنجیرهای موهومی بودند که از طریق باورهای خرافی، او را در قید و بند نگاه می داشتند. این امر در چنان شرایطی از مبارزه طبقاتی ضروری بود. چرا که برای در هم شکستن نیروهای نظام فئودالی که با تیغ و زنجیر قوانین و سنن خود را به رعایا تحمیل می کردند، مردم می بایست از چنگ چنین توهمات و خرافاتی رها گشته و به خودباوری و اعتماد به نفس لازم برای جنبش و تحرک دست می یافتند. بورژوازی برای فرو انداختن درخت تنومند فئودالیسم که در طی قرون متمادی عمیقاً در زمین و آذهان عمومی ریشه دوانده بود، به چنین نیروی عظیم، اما خفته دهقانان و رعایا نیاز داشت.

اولین ضربات نظری بر پیکر ایدئولوژی فئودالی انگلستان توسط "ویکلیف" و "جان بال" وارد آمد. "ویکلیف" با توضیح این واقعیت که پادشاه و روحانیون نیز موجوداتی زمینی و جایز الخط می باشند و همچون هر انسان دیگری به فساد کشیده می شوند، رابطه "الهی بودن" این طبقات را نفی کرد. "جان بال" نیز در مواظ خود، اشرافیت را مورد حمله قرار داده و به دهقانان و رعایا ستمدیده خاطر نشان ساخت که: این ثروت اشراف است که به ایشان جنبه خدایی (Lord) می دهد و این ثروت چیزی نیست جز غارت و چپاول حاصل دست رنج رعایا! طبقه فئودال با غصب تولیدات رعایا امکان حکومت بر آنان را بدست می آورد! در اثر چنین تبلیغاتی، نهایتاً، توهم توده ها فروریخت و عوام را به حرکت در آورد.

با فاصله یک قرن کشیش جوانی بنام "جان کولت" به سراسر اروپا سفر کرد و با بزرگان مکتب اومانیستی آشنا گشت. او پس از بازگشت، مدرسه ای را تأسیس نمود که علاوه بر علوم دینی، فلسفه یونان را نیز تدریس می کرد. "توماس مور"، که خود از محصلین به نام دینی به شمار می آمد، این مدرسه را به "اسب تروا" تشبیه کرد و طی نامه ای به "جان کولت" نوشت: طوفانی که آوازه مدرسه شما بر پا کرده است، اصلاً جای تعجب ندارد، زیرا این مدرسه همانند اسب چوبینی است که یونانیان مسلح برای ویران کردن "تروا" در آن پنهان شدند. (2) منظور "مور" آن بود که تدریس فلسفه یونان در قالب مدرسه ای مذهبی، نیروهای بر اندازنده اندیشه کهن را استتار کرده است. "توماس مور"، بنویه خود نیز با تألیف کتاب "جزیره ایده آل" به بنیان امتیازات طبقه اشراف و باورهای روحانیون حمله برد و با طرح جامعه ای اشتراکی، نظام فئودالی را به چالش طلبید و گام دیگری در جهت معرفی "ارزشهای انسانی" برداشت. و بالاخره "آراسموس" که مستقیماً به عوام فرمان قیام داد: بگذارید تمام انسانها علیه جنگ متحد شوند! بگذارید همه مردم علیه آن فریاد برآورند! بگذارید ملت در جمع و در خلوت به بزرگداشت و تبلیغ صلح بپردازد.... بدانند که چه قدرت خارق العاده ای در جمعیت ایشان نهفته است! هنگامیکه علیه استبداد و اشراف بپا می خیزند... اکثریت مردم از جنگ نفرت دارند و برای صلح دعا می کنند. تنها عده معدودی که ثروت کثیف شان وابسته به بیچارگی و غم و اندوه مردم در حالت جنگ است، خواستار آنند. (3)

این آوای بورژوازی انقلابی بود که مردم را برای درهم شکستن نظام فئودالی به جنبش و حرکت فرا می خواند و با شکستن توهمات و تابوهای بازدارنده، عوام را به قیام علیه طبقه و دستگاه حکومتی و آداب و سنن فئودالیسم دعوت می کرد. نتیجه مبارزه ایدئولوژیک بورژوازی را در وقایع موضوعه فصول گذشته دیدیم. شورشیانی که به رهبری "جان بال" به منافع و نظام اشرافیت فئودال حمله کردند و شهر لندن را به تصرف خود در آوردند، دیگر شرایط اسفناک زندگی خود و امتیازات طبقاتی اشرافیت را به "مشیت الهی" نسبت نمی دادند و با خودباوری و اتکاء به نیروی جمعی خویش جهت تغییر شرایط زندگی شان به اقدام مستقیم روی آورده بودند. و با روستاییانی که در زمان "ادوارد ششم" به دنبال "رابرت کت"، دیوارها، حصارها و کاخ های اشراف را ویران کرده و شهر "نورفوک" را تسخیر کردند و یا دهقانان بی زمین و سربازان آواره ای که شالوده "ارتش نوین" کرامول را تشکیل می دادند و به سرکوب مقاومت سلطنت مطلقه و حامیان اشراف اش پرداختند، دیگر در این توهم به سر نمی بردند که علیه "احکام الهی" قیام کرده و به "محرابه با خدا" پرداخته اند.

2- لیبرالیسم: ایدئولوژی بورژوازی ضد انقلابی

"اومانیسم" دوران رنسانس، جهان بینی و سنن فئودالیسم را به منافع بورژوازی بالنده و تشنه قدرت برای جذب نیروی طبقات فرودست جامعه مورد حمله قرار داد. این واقعیتی غیر قابل انکار است. اما در همان وقایع تاریخی مورد مثال ما، شاهد بودیم که باد در جهت منافع طبقه میانه نمی وزد. هنگامیکه در اثر تبلیغات طرفداران "اومانیسم"، چنین عقاید انقلابی ای در ذهن مردم جای گرفت و ایشان را به نیروی نهفته در حرکت جمعی خویش واقف ساخت، این طبقات در جهت منافع خاص خود به حرکت آمدند که لزوماً با منافع طبقه میانی جامعه، یعنی بورژوازی، همسانی نداشت. برداشت دهقانان بی زمین از این نظرات، مثلاً نظریه ای که ثروت اشراف را حاصل غصب دسترنج دهقانان معرفی می نمود، آن بود که زمین هایی را که اشراف با بیرون راندن ایشان تصاحب کرده و رعیت را از استفاده مشترک آن محروم ساخته اند یا باید به فردی تعلق گیرد که بر روی آن کار می کند و یا اینکه باید چون گذشته به شکل اشتراکی بهره برداری گردد. یعنی اینکه در هر صورت "مالکیت خصوصی" زمین های محصور را به مشروعیت نمی شناختند. بیاد داریم که چنین نظراتی، مشخصاً از طرف "جنبش مساوات طلبی" مطرح می گشت و بر همین مبنی رعایا، خواهان تداوم انقلاب بودند. بر اساس همین باورها مردم زمین های اشراف شکست خورده را تصرف کرده و عده ای به رهبری "لیلیورن" آن املاک را از آن خود دانسته و عده ای دیگر، "دیگرز" به کشت اشتراکی زمین های تصرفی مشغول گشتند، در صورتیکه پارلمان بورژوازی انقلاب را پایان یافته می پنداشت. در این مقطع از روند انقلاب، یعنی نقطه ایکه مبارزات مردم از منافع بورژوازی فراتر رفت، این طبقه تغییر روش داده و با سرکوب جفیع و خونین "مساوات طلبان" به ملت و انقلاب پشت کرد. این تغییر روش و هراس طبقات فرودست، از خصائص طبقه بورژوازی، بمثابة طبقه میانی جامعه، در طول تاریخ بوده و هست. در همان شورش دهقانی به رهبری "جان بال" شاهد بودیم که بورژواهای شهر لندن، در آغاز به شورشیان خوش آمد گفته و از طریق شورای شهر با ایشان برای ضربه زدن به اشراف و تضعیف حکومت مساعدت نمودند. اما هنگامیکه شورش تداوم یافت و طبقه شهرنشین آترا بر خلاف منافع و داد و ستد خود تشخیص داد، با شاه در جهت سرکوب و حشایشانه شورش همراه شد.

همچنین در قیام "رابرت کت"، از آنجا که جهت اصلی شورش های دهقانی علیه مالکیت خصوصی زمین توسط اشراف بود، بورژوازی نیز از هراس نفی "مالکیت خصوصی" از طرف شورشیان به درخواست حمایت ایشان پشت کرده و آنها را در مقابل اشراف و حکومت مطلقه تنها گذاشت.

به همین صورت بورژوازی در آخرین و مهمترین اقدام انقلابی خود، یعنی زمانیکه سلطنت استوارت ها از حمایت و تأمین منافع این طبقه روی گرداند و دوباره به نیروی مسلح توده ای (ارتش نوین) چارلز اول را مقهور ساخت. اما پس از پیروزی بر حکومت مطلقه، هنگامیکه خود را در حاکمیت دید و انقلاب را پایان یافته پنداشت، سعی در خلع سلاح مردم و انحلال ارتش نوین کرد. اما با شیوع عقاید "مساوات طلبانه" و مقاومت مردم مواجه گشت. کرامول - نماینده بورژوازی - پس از اندکی تردید، به سرکوب خونین نیروهای مسلح وفادار به انقلاب دست زد و سپس در سراسر انگلستان متصرفین زمین های اشراف جدید را قهراً به عقب راند.

این وقایع بیانگر خیانت بورژوازی به ملتی است که با تکیه به نیروی آن حاکمیت را غصب کرده بود و پس از کرامول، با بازگشت سلطنت استوارت ها تغییر جهت اتحاد طبقاتی بورژوازی، از طبقات فرودست به بازمانده اشرافیت، کامل گشت. بدین معنی که طبقه میانی برای حفظ منافع خود از اتحاد با نیروهای مردمی روی گردانده و دوباره با اشراف به مصالحه نشست. بدین ترتیب شرایط عینی مبارزه طبقاتی تغییر کرد و دیگر برداشت های انقلابی از "اومانیسم" به نفع بورژوازی نبود.

نتیجتاً، پس از روی کار آمدن "ویلیام اورائز" توسط حزب ویگ در سال 1688، فیلسوفی بنام "جان لاک" به توجه موقعیت جدید بورژوازی و اتحاد نا مقدس آن با اشرافیت پرداخت. در این نقطه بود که شاخه جدیدی در مکتب "اومانیسم" که بعدها به "لیبرالیسم" معروف گشت، پایه گذاری شد.

در حقیقت، "لیبرالیسم"، ایدئولوژی بورژوازی ضد انقلابی است. ایدئولوژی ایکه سازش طبقاتی بین بورژوازی حاکمیت یافته و

اشراف پس مانده از نظام فئودالی را توجیه کرد. ایدنولوژی ای که در عوض صدور حکم قیام علیه امتیازات طبقه حاکمه، تساهل و تسامح با حکومت جدید را ترغیب نمود. "لیبرالیسم" ایدنولوژی، بورژوازی در زمانی است که روابط و مناسبات سرمایه داری تثبیت گشته و به قدرت سیاسی دست یافته و تداوم انقلاب مردمی را به ضرر خویش تشخیص داده است.

ایدنولوژی ای که از طریق آن بورژوازی، راه انقلاب را به سازش ضد با اشرافیت مبادله کرد.....

3. توماس هابز و روش او
قبل از آنکه به اصول فلسفه اجتماعی و الگوی حکومتی "لیبرالیسم" بپردازیم، لازم می دانم نکته ای را متذکر شوم تا خواننده نویسنده این سطور را فرد بی انصافی تلقی نکند. هنگامیکه ما به تاریخچه، زندگی نامه و مباحث بنیانگذاران مکتب "لیبرالیسم" رجوع کرده و ایشان را مجرد از نقش تاریخی شان بررسی می کنیم، آنها را انسانهای دوست داشتنی، با اهداف و انگیزه های قابل احترامی می یابیم. اما تاریخ به خصوص از دیدگاه جامعه شناسی، نسبت به بازیگرانش بسیار بی رحم است. چرا که با گذشت زمان، شخصیتها و انگیزه ها رنگ می بایزند و آنچه باقی می ماند نقش و تأثیراتی است که آنها و مکتب شان در طول تاریخ و روابط اجتماعی گذاشته اند. پس اگر در ادامه بحث، قضاوت نویسنده در مورد اندیشه های بزرگان این مکتب را تند و عاری از حس همدردی تشخیص دادید، حمل بر بی انصافی و یا عدم نگاه داشتن احترام این متفکران بزرگ نکرده و به حساب بی رحمی تاریخ بگذارید.

واقعیت تاریخی نشان می دهد که با تغییر شرایط عینی بورژوازی از طبقه ای محکوم به حاکم، توجیهات مناسب با موقعیت جدید آن ضرورت یافت. طبقه حاکمه تازه بدوران رسیده می بایست توجیه نوینی به ملت انقلابی ارائه می داد تا ایشان را از تحریکات انقلابی و ضربه زدن به حکومت خود باز داشته و طبقات فرودست را به آشتی و سازش با شرایط نوین فراخواند. اگر چه زمانه پاسخ نیاز به ایدنولوژی جدید را بر دوش جان لاک نهاد و او نیز صادقانه به انگیزه خود که کمک به استقرار حکومت منجی بزرگ یعنی ویلیام، شاهزاده فعلی انگلستان (1- خداوندان اندیشه سیاسی و ت. انتشارات امیرکبیر چاپ پنجم جلد دوم قسمت اول پاورقی ص 201) بود اعتراف نمود، اما حلقه اتصال "لیبرالیسم" به "اومانیسم انقلابی" روش فلسفه اجتماعی "توماس هابز" بود.

متدلوژی اومانیسم دوران رنسانس، روش نقادانه از جامعه طبقاتی دوران فئودالیسم را به نمایش گذاشت و نشان داد که چگونه طبقه حاکمه آن دوران با تکیه به حکومت طبقاتی حاصل و دست رنج طبقات فرودست را به غارت می برد. به عبارت دیگری، "اومانیسم انقلابی" جامعه انسانی را به صورت جمعیت های متمایز و متضاد در نظر گرفته و اختلاف طبقاتی میان ایشان و تبعات روینمایی آن را افساء می ساخت. مثلا دیدیم که "آراسموس"، از این دیدگاه، تفاوت منافع طبقه حاکمه فئودال و طبقات فرودست را نسبت به مقوله "جنگ" نشان داد. اما، "توماس هابز" برای توضیح بشری بودن روابط انسانی دست به دامان "فردیت" گشت. و با اتخاذ روش "روانشناسانه" از "طبیعت انسانی"، هم واقعیت طبقاتی بودن جامعه را محو ساخت و هم روابط متغییر تاریخی انسان ها را که تابعی از مبارزات طبقاتی بود به امری ابدی و نا متغییر تبدیل نمود. تفاوت دیدگاه "هابز" با اسلاف انقلابی ش در مقدمه کتاب "لوویاتان" کاملا آشکار است. ضرب المثلی که امیرا از آن استفاده نادرست شده است، می گوید حکمت نه خواندن کتابها، بلکه از مطالعه در حال آدمیان بدست می آید..... ولی ضرب المثل دیگری که از دیر باز میان آدمیان رواج داشته چنین می آموزد که آدمیان می توانند برآستی اگر زحمتش را بر خود هموار کنند، از احوال دیگر آگاه شوند و این ضرب المثل این است که "خود را بشناس". مقصود از این گفته برخلاف آنچه اینک معمول است آن نیست که آدمی رفتار ددمنشانه صاحبان قدرت را در برابر زیردستانشان تایید کند تا مردم فرومایه را بر انگیزد که در برابر زیردستانشان رفتاری گستاخانه در پیش گیرند، بلکه منظور از این گفته این است که به سبب همانندی اندیشه ها و عواطف آدمیزاد گاه با یکدیگر هر کسبه هنگام اندیشیدن و اظهار عقیده کردن و امید و بیم داشتن و جز آن در هر زمینه ای در حال خویشتن بنگرد، به مدد آن می تواند به اندیشه ها و عواطف همه آدمیزادگان دیگر در مورد مشابه پی برد. آنکه باید بر ملتی فرمان راند باید با مطالعه در خویشتن، نه این یا آن فرد خاص، بلکه انسانیت مطالعه کند، که هر

چند کاری سخت تر از فرا گرفتن هر زبان یا علمی است، ولی اگر مطالعه خویش را با نظم و تیز هوشی انجام دهد، جز این زحمتی برایش باقی نخواهد ماند که ببیند آیا آنچه از احوال بشریت یافته در نهاد خود او نیز همان گونه است یا نه. زیرا اینگونه آیین بر، برهان دیگری نیاز ندارد. (2- همانجا ص 114 تا 115)

با بکار گرفتن روش "هابز"، یعنی کشف "طبیعت انسانی" از دریچه نگاه به خود، ما با افرادی هم سان روبرو می شویم که از لحاظ "اندیشه و عواطف" بسیار نزدیک به روحیه فرد محقق هستند و با تامین آن به کل بشریت، مجرد از تفاوتهایی چون جایگاه اجتماعی و روابط حاکم بر دوران زندگی شان، همه را یکسان و برابر پنداشته و چشم به واقعیاتی عینی و روند تاریخی تکامل جوامع بشری می بندد. مثلا شخص "هابز" با بکاربردن چنین روشی به این نتیجه می رسد که "وضع طبیعی" انسانها به علت خودخواهی، زیاده طلبی و حرص به مال اندوزی و قدرت بیشتر، "وضع جنگی"، یعنی همه افراد بشری علیه یکدیگر است و سیستم اجتماعی خود را بر این مبنا استوار و لزوم حکومت مطلقه را مطرح می سازد. اما "جان لاک" با استفاده از همین روش "طبیعت انسانی" را عاقل، آزاد، صلح طلب، نوع دوست و مبادی آداب و اخلاق تشخیص داده و برقراری حکومت مشروطه سلطنتی را موجه می داند. و "مونتسکیو" که حقوق دانی حرفه ای، انسانیت را قانون پذیر و قانون گرا و در عین حال قانون گریز دانسته و به حکومت قانونی اصرار می ورزد. "روسو" هم با نگاه به خود "طبیعت انسانی" را در دگراندیشی به آزادی مطلق فردی دیده و به مطلق گرایی فردی و اجتماعی می رسد. آدم اسمیت نیز همه را تاجر مسلک دانسته و "تعادل اقتصادی" را نتیجه می گیرد. ولی با وجود چنین تعبیر متفاوتی از "طبیعت انسانی"، همگی محور فلسفه اجتماعی و سیاسی خود را بر اساس "فردیت مجرد" و انتزاعی قرار داده و آنرا نه تنها به کلیه افراد بشر در دوران تاریخی، بلکه به "طبیعت انسانی"، فارغ از هر مشخصات و محدودیت زمانی و مکانی و جایگاه طبقاتی تعمیم می دهند. همانطور که پیش از این اشاره کردیم، نتیجه چنین دیدگاه و روشی ایجاد توهمی از "طبیعت انسانی" و "اجتماع بشری" است که به یافته های علم زیست شناسی، و باقی مراحل مختلف روند تاریخی تکامل اجتماعات بشری و بر خلاف نظریات اسلاف انقلابی شان است. جالب توجه اینجاست که "هابز" تا حدودی به تخیلی بودن سناریوی خود واقف و معترف است. "هر چند هیچ زمانی نبوده است که تک تک افراد، بر ضد یکدیگر در حالت جنگ باشند، ولی در همه دوران های تاریخ، پادشاهان و آنان که قدرت حاکمیت در اختیار داشته اند، بخاطر استقلال شان همواره نسبت به یکدیگر حسادت ورزیده اند. بیوسته سلاح شان را در برابر هم گرفته اند و چشمانشان را بر یکدیگر دوخته اند..... و این حالت همانا وضع جنگ است." (3- همانجا ص 126)

البته در این حقایق نهفته است و آن اینکه پادشاهان و حکومتهای فئودالی همواره در حالت جنگ بسر می برند. اما این وضع به روش "فردگرایانه" هابز به اثبات نرسیده است. او برای اثبات وضع جنگی بالاچاره از "فرد مجرد" گریزی به "جمعی مستقل" زده و به عملکرد طبقه حاکمه فئودالی استفاده می ورزد. یعنی به طبقه ای که آراسموس در بیان منافع جمعی شان وضع جنگ" را نشان داده و به نقد کشیده و افساء نموده که با منافع طبقات فرودست در تضاد می باشد. او بر این مسئله تاکید کرده است که در مقابل "جنگ طلبی طبقه حاکمه، فرو دستان، صلح دوست می باشند. در حالی که پس هرگز نمی توان به دلیل اراده شده "هابز" را دلیلی بر صحت روش و انکار ناپذیر بودن ادعایش دانست. همین اعتراف از طرف "جان لاک نیز با شکل حق به جانب تری تکرار شده است: سوالي که اغلب به عنوان مهمترین ایراد مطرح کرده اند این است که آیا افرادی وجود دارند که در وضع طبیعی باشند یا هرگز چنین افرادی وجود داشته اند؟ شاید جواب کافی و قانع کننده آن چنین باشد: چون همه شهروان و فرمانروایان حکومتهای "مستقل" در سراسر جهان در وضع طبیعی هستند، بدیهی است که هیچگاه دنیا بدون افرادی که در وضع طبیعی بسر برند، نبوده و نخواهد بود." (4) همانجا ص 220

ادامه بقیه مقاله لیبرالیسم را در شماره آینده نشریه ملاحظه نمایند.

گزارش لحظه به لحظه آوای دانشگاه

از تجمع دوشنبه در پلی تکنیک

از ساعات ابتدای صبح تا ساعت ۱۱

از ساعات ابتدای روز دوشنبه ۳۰ آبان بنا به فراخوانی که از روزهای گذشته به صورت گسترده در میان دانشجویان پلی تکنیک پخش شده بود و مورد حمایت دیگر دانشجویان دانشگاه های تهران قرار گرفته بود. امروز ساعت ۱۲ قرار است برگزاری تجمع و تریبون آزادی در اعتراض به صدور احکام ۳ دانشجوی زندانی و ادامه بازداشت دیگر دانشجویان زندانی برگزار شود.

بنا به اخبار رسیده به آوای دانشگاه از ساعات ابتدایی صبح امروز حضور نیروی های امنیتی و اطلاعاتی به صورت محسوسی در درون دانشگاه پلی تکنیک و اطراف آن چشم گیر بود به صورتی که درب خیابان ولی عصر به طور کامل بسته شده است و درب خیابان حافظ کاملاً کنترل می شود به صورتی که تنها جا برای حرکت یک نفر وجود دارد و نیروی های حراست کاملاً چهره افراد را با عکس کارت دانشجویی پلی تکنیک چک می کنند. در درون دانشگاه در هر چند متر ۲ تن از نیروی های حراست ایستاده اند. در خیابان حافظ و رشت نیروی های لباس شخصی اطلاعاتی و امنیتی در کنار ماشین ها پلیس حضور چشم گیری دارند.

بنابراین همین گزارشات رسیده به آوای دانشگاه اجازه ایستادن هیچ فردی را در خیابان های اطراف دانشگاه نمی دهند. گروهی از دانشجویان دیگر دانشگاه های تهران سعی دارند که به هر نحو ممکن خود را به دور دانشگاه برسانند که البته با ممانعت نیروهای امنیتی و حراست مواجه هستند. با تمام این وجود دانشجویان پلی تکنیک مصراانه بر برگزاری تجمع تاکید دارند و بنا به اخبار رسیده دانشجویان مشغول سازمان دادن آغاز تجمع هستند و تا دقایق دیگر تجمع آنان آغاز می شود. فضای کلی دانشگاه ملتهب است و تعداد کثیری از دانشجویان منتظر آغاز تجمع هستند.

از ساعت ۱۱ تا ۱۱:۳۰

دانشجویان پلی تکنیک با هماهنگی های انجام گرفته، فراخوان تجمع امروز را به صورت گسترده پخش کردند. در این میان برخوردهایی نیز از طرف حراست با دانشجویان صورت گرفته است. با این وجود اکثریت زیادی از دانشجویان از تجمع امروز مطلع شده اند و به هر نحو ممکن به دوستان خود نیز خبر دادند. در این میان نشریه راه راهی و خبرنگار امیرکبیر و فراخوان "تریبون آزاد ستاره های دریند" و فراخوان دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک در سطح گسترده ای پخش شده است.

دانشجویان در دسته های چند نفره در جلوی سلف سرویس مرکزی دانشگاه آغاز کرده اند، دانشجویان دیگر دانشگاه ها همچنان با تلاش بسیار به هر نحو ممکن خود را به درون دانشگاه دارند می رسانند، تا لحظات دیگر تجمع به صورت رسمی آغاز خواهد شد.

از ساعت ۱۱:۳۰ تا ۱۲:۳۰

تجمع با سردادن سرود یار دبستانی آغاز شد. بیش از ۵۰۰ نفر از دانشجویان با سردادن سرود یار دبستانی تجمع را آغاز کردند. شعار " دانشجوی زندانی آزاد باید گردد"، "دانشجو دانشجو اتحاد اتحاد" سر داده شد. هر لحظه به جمعیت تجمع کننده افزوده می شود در این میان عکس های ۳ تن از دانشجویان زندانی پلی تکنیک به همراه شعار آزادی آنان در میان جمعیت به چشم می خورد. همچنین پلاکارد هایی از طرف دانشجویان بالا برده شده است که روی برخی از آن ها شعار های با مضامین ذیل دیده می شود: " دانشجویان زندانی را آزاد کنید " احمدی نژاد! یاران دبستانی ما را آزاد کن" و...

در این میان جمعیت از دانشجویان علامه نیز شعار هایی در محکومیت ادامه بازداشت دانشجویان زندانی همراه آورده اند. و همچنین شعار هایی در مورد احکام تعلیق گسترده ای که در دانشگاه علامه صورت گرفته است. و یکی از دانشجویان تعلیقی به سخنرانی پرداخت. همچنین مجید شیخ پور از طرف انجمن منتخب پلی تکنیک در صحبت هایی انجمن بسبب بیجی را محکوم کرد و در ادامه نیز دانشجویان شعار انجمن بسببی منحل باید گردد را سر دادند.

در این میان تعداد زیادی پلاکارد سرخ نیز دیده می شود که بر روی آن ها شعار هایی از قبیل: اتحاد مبارزه پیروزی " جنبش دانشجویی متحد جنبش کارگری و جنبش زنان " " زندانی سیاسی آزاد باید گردد " " دانشجوی زندانی آزاد باید گردد " و همچنین شعار " پیش به سوی تشکل مستقل دانشجویی ". در ادامه جمعی شعار مرگ بر دیکتاتور باره ای سر داده شد. همچنین بیانیه انجمن منتخب پلی تکنیک، دانشجویان آزادی خواه و برایی طلب، دفتر تحکیم وحدت نیز پخش شد.

در کنار آن نیز بیانیه جمعی از دانشجویان و فعالان چپ نیز به صورت گسترده ای در میان دانشجویان پخش شد.

از ساعت ۱۲:۳۰ تا ۱۳

در ادامه تریبون آزاد بیانیه های دانشجویان دانشگاه های مختلف تهران از جمله، علامه، شریف، خواجه نصیر، دفتر تحکیم و همچنین بیانیه "فعالان و دانشجویان چپ دانشگاه های تهران" خوانده شد. در ادامه یکی از دانشجویان پلی تکنیک نیز " بیانیه دانشجویان سوسیالیست " خواند که با استقبال دانشجویان نیز مواجه گردید.

اما در بیرون دانشگاه هم خبر هایی است... فضای خیابان های حافظ و ولی عصر شدیداً متشنج و امنیتی شده است. جمعی از دانشجویان دیگر دانشگاه ها که موفق نشدند خود را به داخل دانشگاه برسانند در مقابل درب ولی عصر تجمع کرده اند که بین آنان و نیروی های امنیتی درگیری های پراکنده ای صورت گرفت که منجر به بازداشت تنی چند از آنان شد. اسامی دقیق بازداشتی ها را متعاقباً اعلام می کنیم.

در پایان تریبون آزاد یکی از دانشجویان پلی تکنیک ضمن ابراز سخنرانی خبر تجمع و بازداشت دیگر رفقای دانشجو در مقابل درب ولی عصر را داد و دانشجویان قصد دارند بعد از اتمام تریبون به سمت درب ولی عصر تظاهرات کنند.

از ساعت ۱۳ تا ۱۴

بعد از اتمام تریبون آزاد و اعلام خبر تجمع و بازداشت چند تن از دانشجویان در مقابل درب ولی عصر جمعیت تظاهرات کننده در صفوی فشرده و دست در دست هم ضمن سردادن شعار و سرود خواند با بالا بردن ده ها پلاکارد سرخ که روی آن شعار هایی از قبیل:

" اتحاد، مبارزه، پیروزی "

" جنگ نه "

" دانشجو، کارگر معلم اتحاد اتحاد "

" محمود صالحی و منصور اسالو آزاد باید گردند "

" هر گونه دخالت خارجی محکوم است "

" دانشجو زندانی بازی جنگ جناحی "

" پیش به سوی تشکل مستقل دانشجویی "

" نان صلح آزادی " و در کنار آن ها چندین پلاکارد سرخ دیگر که بر روی آن دو شعار نوشته شده بود:

" مرگ بر دیکتاتور " " سوسیالیسم یا بربریت "

به سمت درب اصلی ولی عصر حرکت کردند. در مقابل درب ولی عصر از داخل نیروی های حراست و از خارج نیروی های امنیتی و انتظامی تلاش داشتند که دانشجویان به درب نزدیک نشوند اما دانشجویان صف آنان را شکسته و با حرکتی منسجم قصد شکستن درب دانشگاه را داشتند که با دخالت نیروی های یگان ویژه از بیرون موفق نشدند.

از ساعت حدود ۱۳:۳۰ دقیقه به بعد دانشجویان تظاهرات خود را با سردادن شعار هایشان به سمت صحن اصلی دانشگاه بردند و تظاهرات دانشجویان همچنان ادامه دارد.

ساعت ۱۴ به بعد

دانشجویان با سرودخوانی و سردادن شعار ها به سمت محل آغاز تجمع رفته اند و بعد از چند دقیقه با تشکیل حلقه ای سرود یار دبستانی را خوانند. آخرین اخبار رسیده به آوای دانشگاه حاکی از آن است که تجمع به آرامی پایان یافته و دانشجویان بدون درگیری و با تصمیم جمعی خود تجمع را پایان دادند.

خبر آخر رسیده حاکی از آن است که تمامی دستگیر شدگان آزاد شده اند.

.....

کشف یک گور دسته جمعی اعدام شدگان در کردستان

چهارشنبه ۱۰ اکتبر ۲۰۰۷، بوسیله ی سپهر

کردستان میدیا : در تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۸۶ ماموران رژیم که در حال ساخت ترمینال در حاشیه شهر ثلاث باباجانی بوده اند جسد ۷ تن از شهدای حزب دمکرات کردستان ایران را کشف کرده اند که هویت یکی از آنها به نام شهید محمد سرباز، ساکن روستای بانیهو (از توابع ثلاث باباجانی) و عضو نیروی دلاهوری حزب دمکرات کردستان ایران شناسایی شده است.

شایان ذکر است که رژیم جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۷، جسد این ۷ شهید را پس از توهین و تحقیر آنان و ممانعت از برگزاری مناسک مذهبی و ملی توسط مردم منطقه، به صورت دسته جمعی دفن کرده است.

.....

* دیدگاه *

خاورمیانه و موقعیت ایران

از: سایت گزارشگران

پیش از جنگ آمریکا و غرب بر علیه افغانستان و عراق، دولت بوش رژیم ایران را یاعی تلقی کرده بود ولی حکومت ایران آزادانه و داوطلبانه خود را در کنار نیروهای متجاوز قرار داده و از آنها در جنگ پشتیبانی میکرد سیاستمداران رژیم ایران در اوایل تهاجم به خاورمیانه دریافته بودند که هدف آمریکا ایجاد خاورمیانه بزرگ است که ایران را هم شامل میشود قبل از آنکه به موقعیت ایران در خاورمیانه بپردازیم لازم است گریزی به تاریخ بزنیم و ببینیم اساس تئوری خاورمیانه بزرگ از کجا سرچشمه میگردد و چرا آمریکا در صدد ایجاد آن بهر قیمت بر آمده است.

بررسی تاریخی مسائل ایران و خاورمیانه در صد سال گذشته نشان میدهد که سرنوشت کشورها و مردم این منطقه ارتباط تنگاتنگی با هم داشته و بدون همکاری همه جانبه این کشورها باهم پیشرفت، ثبات و استقلال این منطقه همچنان با چالشهای بزرگی مواجه خواهد شد طی سالهای اخیر بخصوص با اشغال افغانستان و عراق و گسترش جنگ از شمال آفریقا تا پاکستان که بسیاری از فرصت هاز دست رفته است یکبار دیگر نیروهای سیاسی و کشورهای منطقه این سوال را پیش روی خود قرارداده اند که نقش آنها در این برهه چیست و چگونه میتوانند سرنوشت خاورمیانه را مستقلا رقم بزنند.

خاورمیانه سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا را بهم متصل میکند که تاجکستان، پاکستان، افغانستان، ایران، ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان، ارمنستان، گرجستان، ترکیه، اردن، اسرائیل، لبنان، فلسطین، شبه جزیره عربستان، یمن، عمان، آذربایجان و عراق را در بر میگیرد جمعیت این منطقه از مرز 450 میلیون نفر میگذرد منابع طبیعی و اهمیت ژئوپولیتیک منطقه از چنان اهمیت تعیین کننده ای بر خوردار است که طی صد سال گذشته بر سر حاکمیت ملی و مالکیت آن بین قدرت های متجاوز و کشورهای منطقه جدال سرنوشت ساز همچنان ادامه دارد.



خاور میانه بعد از جنگ جهانی اول:

جنگ جهانی اول با تهاجم گسترده نظامی کشورهای اروپایی با آغاز فروپاشی دولت عثمانی بسمت خاورمیانه آغاز شد در این جنگ انگلستان، فرانسه و تمامی کشورهای اروپای شرقی و روسیه شرکت داشتند ادامه جنگ جهانی اول بسرعت دولت عثمانی را متلاشی کرد که در نتیجه آن مناطق جنوبی خاورمیانه از لبنان و سوریه تا شبه جزیره عربستان در کنترل کشورهای انگلستان و فرانسه در آمد.

ادامه جنگ در اروپای شرقی بین روسیه تزاری و آلمان و هم پیمانان آن روسیه را باندازه کافی ضعیف کرده بود که نتواند سهمی از پاشیدگی امپراتوری دولت عثمانی را نصیب خود کند سهم فرانسه از خاورمیانه جنوبی تنها سوریه و لبنان شد و بقیه آن تحت کنترل انگلستان در آمد. انگلستان به این غنایم بسنده نکرده و تمرکز خود را برای کنترل شرق خاورمیانه افغانستان، پاکستان امروزی و مناطق تحت کنترل روسیه یعنی تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان، آذربایجان، ارمنستان و گرجستان گذاشت انگلستان در نظر داشت بعد از موفقیت در استراتژی خود با اشغال ایران حلقه محاصره روسیه را تکمیل کند و بعنوان قدرت برتر جهانی حرف اول را بزند.

با پیروزی انقلاب اکتبر در سال 1917 دولت شوروی با اتخاذ سیاست های تازه مخالفت علنی خود را با اشغال و ضمیمه کردن خاک کشورهای دیگر اعلام کرد این اولین ضربه کاری به سیاست نظامی گری و اشغال گری کشورهای شرکت کننده در جنگ بود با این سیاست شوروی از سرزمینهای کشورهای همسایه عقب نشینی کرده و این کشورهای رابرسمیت شناخت همین اقدام شوروی استراتژی انگلستان را با مانع بزرگی مواجه کرد.

شوروی با پیوستن داوطلبانه کشورهای شمال خاورمیانه از گرجستان تا تاجیکستان به اتحاد شوروی (بر طبق قانون اساسی شوروی این کشورها مجاز بودند هر وقت که اراده کردند از اتحاد شوروی جدا شوند) موافقت کرد با مستقل شدن تعدادی از کشورهای خاورمیانه انگلستان بهمراه فرانسه و آلمان و دیگر کشورهای اروپای شرقی تا سال 1921 با شوروی وارد جنگ شده تا دولت شوروی را سرنگون کند و مناطق از دست رفته را پس بگیرند.

انگلستان برای کنترل کامل خاورمیانه سیاست تازه ای را در دستور کار خود قرار داد در ترکیه و ایران دودیکتاتورنظامی را بقدرت رساند و همزمان ایتالیا و آلمان را بسرعت میلیتاریزه کرده تا این دوکشور بمک کشورهای اروپای شرقی شوروی را از شمال اروپا در مانع نظامی قرار دهند هدف از این سیاست تدارک و آماده سازی یک جبهه نظامی وسیع برای درهم شکستن اتحاد شوروی و کنترل مجدد خاورمیانه بود که کنترل جهان را برایش میسر میکرد.

خاورمیانه بعد از جنگ جهانی دوم:

دوکشور ایتالیا و آلمان پس از قدرت گیری نظامی بدورقیب سرسخت انگلستان و فرانسه تبدیل شدند و آلمان هیتلری در سال 1939 در عراق کودتای نظامی کرده و رژیم وابسته به انگلستان را سرنگون و انگلستان و فرانسه را از خاورمیانه فراری داد و به سراسر منطقه نفت خیز خاورمیانه بجز آذربایجان شوروی سابق مسلط شد.

شکست آلمان و ایتالیا و ژاپن در جنگ جهانی دوم و تضعیف فرانسه و انگلستان در جنگ این فرصت را برای کشورهای خاورمیانه بوجود آورد تا یکی پس از دیگری استقلال خود را اعلام کنند این کشورها با وجود استقلال ملی از تجربه کافی برای اداره کشورهای خود بر خوردار نبوده ضمن آنکه ساختار اقتصادی این کشورها هنوز فنودالی باقی مانده بود همین ضعف بزرگ و کنترل این کشورها توسط نیروهای نظامی و احتیاج مبرم آنها به منابع مالی و سازمانی یکبار دیگر این کشورها را وادار کرد تا دست کمک بسوی کشورهای قدرتمند و متجاوز دراز کنند.

خاورمیانه از سالهای 1945 تا 1960 مواجه با دوقطب قدرتمند اقتصادی، سیاسی و نظامی دیگری در جهان شد که یکی در صدد بازسازی خرابیهای وارده ناشی از جنگ در شوروی و اروپای شرقی و دیگری غول نوپای نظامی و اقتصادی آمریکا بود که در جنگ آسیب مختصری دیده بود و بسرعت در تدارک کنترل خاورمیانه بر آمده بود خاورمیانه هنوز بخود نیامده با کشور اسرائیل در منطقه مواجه شد کشوری که تا امروز نقش کلیدی در سیاست گذاری این منطقه بازی میکند.

آمریکا با استفاده از اوضاع جهان و خاورمیانه بسرعت خود را جایگزین فرانسه و انگلستان در منطقه کرد و با کودتا در ایران و به کنترل در آوردن پاکستان و ترکیه و منابع نفتی خاورمیانه در صدد بر آمد تا شوروی را از جنوب محاصره و خاورمیانه باقی مانده را از آن خود کند که این پروسه هنوز ادامه دارد.

با پاشیدگی اتحاد شوروی و بلوک شرق در سالهای 1990 آمریکا با همکاری ناتو موقعیت را مغتنم شمرده و در صدد بر آمد تا خاورمیانه را برای اولین بار در تاریخ با کنترل مناطق جدا شده از شوروی سابق به بقیه خاورمیانه متصل کند که **خاورمیانه بزرگ** نام دارد که سه قاره آسیا و اروپا و آفریقا را بهم متصل میکند خاورمیانه ای با پتانسیل اقتصادی حداقل 500 (پانصد) سال در آمد ناخالص جهان (در آمد ناخالص جهان 47000 میلیارد دلار در سال است) منطقه ای که 60% منابع نفتی و گازی جهان را در خود جای داده است رویایی که در صد سال گذشته نه انگلستان و نه آلمان و نه روسیه از پس آن بر نیامده بودند. این همان خاورمیانه بزرگ است که آمریکا میخواهد آنرا کنترل و بر دنیا آقایی کند.

آیا آمریکا و ناتو موفق خواهند شد خاورمیانه بزرگ را ایجاد کنند؟

تعداد معدودی از کشورها در خاورمیانه از سالهای 1965 با جمع بندی از تجارب گذشته به این مسنله پی بردند که باید فکر اساسی برای ثبات سیاسی و اقتصادی پایدار در خاورمیانه جنوبی در دستور کار قرار گیرد درست در همین ایام تحولات دیگری در منطقه در شرف وقوع بود اسرائیل از ایجاد سرزمین نیل تا فرات دم میزد (طرح اولیه ایجاد خاورمیانه

کشورهای وارد کننده نفت از خاورمیانه:

کشورهای وارد کننده نفت	واردات نفت میلیون بشکه	مصرف روزانه میلیون بشکه	ذخیره نفتی شناخته شده میلیارد بشکه
امریکا	12.00	22.00	21.4
ژاپن	5.5	5.5	00
آلمان	2.7	2.6	00
کره جنوبی	2.2	2.2	00
فرانسه	2.00	2.00	00
ایتالیا	2.00	2.00	00
اسپانیا	1.8	1.8	00
تایوان	1.00	1.00	00

این آمار و ارقام نشان می‌دهد که چرا هنوز منطقه خاورمیانه از اهمیت حیاتی برای کشورهای صنعتی بویژه آمریکا بر خوردار است کشورهای غربی استراتژی اقتصادی خود را برای سی سال آینده بر مبنای واردات نفت از خاورمیانه استوار کرده و ویدین منظور میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری زیربنایی در این کشورها صورت گرفت این کشورها میلیاردها دلار هزینه جنگ خاورمیانه در سال 1991 بر علیه عراق را بر عهده گرفتند تا بزعم خود آخرین مانع را از سر راه بر دارند.

اگر کشورهای صنعتی و آمریکا همچنان حاضرند میلیاردها دلار برای کنترل خاورمیانه هزینه نظامی کنند باین دلیل است که هنوز امیدوارند تا تمامی این مناطق را در حیطه نفوذ خود البته با هزینه مردم کشورهای منطقه و منابع طبیعی آنها نگه دارند.

این تهاجم نظامی که منافع ملی تمامی کشورهای منطقه از جمله ایران را بخطر انداخته است طبعاً با مقاومت گسترده مواجه شده که ابعاد آن هر روز دامنه بیشتری بخود می‌گیرد همین چند روز پیش سران کنفرانس حوزه دریای خزر در پروتکل پایانی خود در تهران ضمن موافقت با همکاری منطقه ای بصراحت قید کرده اند که بر علیه یکدیگر وارد هیچ بلوک نظامی نخواهند شد.

بر کسی پوشیده نیست که آمریکا بدون جلب همکاری ایران و کشور همسایه شمالی رویای ایجاد خاورمیانه بزرگ را بر باد رفته می‌بیند

نقش ایران در خاورمیانه و جهت گیری اوضاع :

همانطور که در جداول بالا مشاهده میشود ایران دومین ذخیره نفتی خاورمیانه را از آن خود کرده است و از نظر ذخایر گازی هم در مقام دوم جهان قرار دارد در نقشه خاورمیانه ایران گذرگاه اصلی اتصال سه قاره است متصل بودن ایران بدو شاه راه آبی خلیج فارس و دریای خزر و با سیزده همسایه یکی از ممتازترین شرایط را در منطقه ایجاد کرده است. ایران در بین کشورهای خاورمیانه که بیش از (450) چهارصدو پنجاه میلیون نفر جمعیت دارد از موقعیت ویژه ای بر خوردار است از آنجا که اکثریت مردم ایران (75%) شیعه مذهب هستند و در کشورهای همسایه از پاکستان گرفته تا ترکیه و کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس تعداد قابل ملاحظه ای شیعیان زندگی میکنند بر تاثیر گذاری ایران افزوده شده است.

بخش اعظم کشورهای همسایه ایران منهای روسیه کمتر از صد سال سابقه استقلال دارند و از نظر تاریخی نه در بین مردم خود و نه در بین کشورهای دیگر هنوز جا نیافتاده اند پس از انقلاب سال 1357 و قدرت گیری نیروهای شیعه در ایران و ضعف بزرگ نیروهای سنی در خاورمیانه که در اکثریت قرار دارند نیروهای شیعه منطقه از لبنان گرفته تا افغانستان جان تازه ای گرفته و عملاً نیروهای سنی که سازمان و تشکیلات منسجمی ندارند را پشت سر گذاشته اند.

نیروهای سنی در اوج قدرت دولت عثمانی از نفوذ بسیار بزرگی بر خوردار بوده و با وجود یکه بسیاری از مناطق همانند افغانستان و تاجیکستان، قرقیزستان و ازبکستان، و ترکمنستان و... و را در کنترل نداشتند بعلت نفوذ معنوی دولت عثمانی در این کشورها اکثریت مردم مذهب سنی را پذیرفتند در همین دوره هم دولت صفویه با استفاده از مذهب شیعه توانست ایران را در مقابل تهاجم نظامی دولت عثمانی حفاظت کند و از شیعیان عراق که در اطراف مقبره امامان شیعه گرد آمده بودند پشتیبانی کند.

یکی از اشتباهات بزرگ کشورهای عربی با اکثریت سنی به حاشیه راندن شیعیان در کشورهای عربی بود. تا همین بیست سال پیش در تمامی

آمریکایی (و مصر به جنبه غرب پیوسته بود و ایران و ترکیه بکمک عربستان سعودی به محاصره کامل نظامی عراق دست زده بودند در این شرایط اتحاد سیاسی نظامی کشورهای امتناع عرب متشکل از عراق، سوریه، لیبی، الجزایر، یمن جنوبی و سازمان آزادی بخش فلسطین تشکیل شد که موازنه نیروها را در منطقه بهم زد این کشورها با آلترناتیو اتحاد اعراب (پان عربیسم)، عدالت اجتماعی (سوسیالیسم) و ملی گرایی (ناسیونالیسم) وارد عرصه مبارزه و مقاومت شدند.

بجرات میشود گفت این اقدام در تاریخ منطقه خاورمیانه بیسابقه بود چه این اتحادیه توانست توازن سیاسی در منطقه ایجاد کند و تمرکز خود را بر روی مبارزه با تجاوز و عقب گرایی و مبارزه با شیخ بازی در منطقه که مدتها بود در دستور کار کشورهای آمریکا و غرب قرار داشت بگذارد این کشورها با تصویب قانون اساسی که جدایی دین از حکومت و حقوق برابر زن و مرد و لگال سیستم (حکومت قانون) را برسمیت میشناخت ضربه کاری به آلترناتیوهای وارداتی وارد آورد و از این تاریخ است که دیگر اسرائیل نتوانست با وجود پشتیبانی همه جانبه کشورهای غربی سرزمین های اعراب را اشغال و ضمیمه خاک خود کند همین تفکر است که با مقاومت خود در جنگ خاورمیانه عرصه را به آمریکا و هم پیمانان آن تنگ کرده است.

تاریخ این منطقه نشان داده است هر وقت بحران جهانی گسترش پیدا کرده و یا بک قدرت تعیین کننده از صحنه خارج شده است این منطقه مورد تاخت و تاز قرار گرفته است از سالهای 1945 تا 1990 بعلت دوقطبی بودن جهان مانور قدرت ها در منطقه مهار شده و محدود بود از آنجا که بخشی از خاورمیانه در کنترل اتحاد شوروی قرار داشت عملاً امکان کنترل جهان را برای کشورهای غربی ناممکن میساخت نگاهی به نقشه خاورمیانه نشان میدهد که سیاست کنترل کشورهای خاورمیانه تنها مربوط به سالهای اخیر نیست.

انگلیستان بعد از انقلاب اکثر تلاش کرد تا همین مناطق را کنترل کند در جنگ جهانی دوم فاشیسم و آلمان نازی دقیقاً در همین منطقه تمرکز گذاشت آلمان شمال افغانستان را اشغال کرد و از جنوب ایران بدریای خزر راه آهن کشید و دو رژیم نظامی ایران و ترکیه را با خود همراه کرد تا باکو و شمال خاورمیانه را بنصرف خود در آورد و در عراق در سال 1939 کودتا کرد.

شوروی از سالهای 1965 بعد دقیقاً در همین مناطق تمرکز گذاشت و با پشتیبانی از کشورهای جبهه امتناع اعراب نگذاشت آمریکا و پیمان ناتو بر این منطقه مسلط شوند و دقیقاً پس از پاشیدگی شوروی مجدداً همین مناطق مورد تهاجم آمریکا قرار گرفته است.

تولید، صادرات و ذخیره نفتی کشورهای خاورمیانه

کشورهای تولید کننده نفت	تولید روزانه میلیون بشکه	صادرات روزانه میلیون بشکه	ذخیره نفتی شناخته شده میلیارد بشکه
عربستان سعودی	10.5	9.00	264.00
ایران	4.2	3.0	137.00
امارات متحده عربی	2.8	2.5	98.00
کویت	2.5	2.2	102.00
عراق	2.00	1.5	115.00
قطر	1.20	0.90	15.20
قزاقستان	1.3	0.65	40.00
آذربایجان	0.5	0.18	7.00
عمان	1.1	1.00	6.00
سوریه و یمن	0.8	0.4	6.00

ذخیره شناخته شده نفت جهان 1292.60 میلیارد بشکه، سهم خاورمیانه 790 میلیارد بشکه درصد ذخیره نفتی خاورمیانه 61.12% ذخایر جهان، درصد ذخیره نفتی آمریکا با 21.4 میلیارد بشکه تنها 1.2% ذخایر جهان را در بر میگیرد.

از مجموعه 3826.143995 (سه هزار و هشتصد و بیست و شش میلیون و صد و چهل و سه هزار نهصد و نود و نو) میلیارد مترمکعب ذخایر شناخته شده گاز جهان 41% آن به کشورهای خاورمیانه و 35.5% آن متعلق به روسیه است و سهم دیگر کشورهای جهان تنها 23.5% از ذخایر شناخته شده گاز است.

کشورهای عرب، شیعیان در حول و حوش شهرها ی بزرگ زندگی فلاکت باری داشتند و انساتهای درجه دو و سه به حساب آمده و بخش بزرگی از آنها با گدایی امرار معاش میکردند و بی نهایت تحقیر میشدند. تشکیل حکومت شیعه در ایران آنها را منسجم کرده، تا جایی که در لبنان بیک نیروی تعیین کننده در مناسبات نیروها تبدیل شده اند. نیروهای سنی فلسطینی، همانند جهاد و حماس خود را از نظر سیاسی به ایران بیشتر از کشورهای عرب نزدیک می بینند.

بنابراین حوزه نفوذ معنوی ایران را باید از هزاره افغانستان تا کرانه های خلیج فارس و از عراق تا لبنان در نظر گرفت، که جمعیتی در حدود 120 ملیون نفر را پوشش میدهد. در افغانستان شیعیان از نظر زبانی با ما وجه اشتراك دارند و بقیه شیعیان بیشتر خود را متعلق به جوامع اعراب میدانند تا ایران. همبستگی عربی بین اعراب بیشتر از آن است که این نیروها را بسمت ایران سوق دهد و یا داوطلبانه در خدمت منافع ایران قرار گیرند.

بزرگترین نیروهای مخرب در همبستگی اعراب، حکومتهای این کشورها هستند که باتمام توان، باهر نیروی دگر اندیش به مخالفت بر میخیزند. وقتی عراق به بزرگترین و مدرنترین قدرت اقتصادی خاورمیانه تبدیل شد و در های کشور را بروی اعراب باز گذاشت تا در این کشور کار کنند، اکثر دولتهای عربی تمایل به همکاری نشان ندادند. همین بس که کشورهای عرب عضو اتحادیه عرب که يك تشکیلات تشریفاتی بیش نیست، هیچ تلاشی در جلوگیری از جنگ کشورهای غربی بر علیه عراق انجام نداد. مخالفت مصر کافی بود تا مدتها این تجاوز به عقب بیافتد، و یا در مورد مسئله فلسطین دقیقا همین حکومتهای عرب هستند که خود را کنار کشیده اند.

در چنین شرایطی هر نیروی سیاسی تحت فشار در کشورهای عرب خود را نزدیک به حکومت ایران احساس میکند. جمهوری اسلامی ایران توانایی کمک مالی و نظامی به این نیروها را ندارد. ایران به اندازه کافی بزرگ هست و برای حفاظت از آن احتیاج به نیروی کافی انسانی دارد. هزینه امنیت کشوری بوسعت ایران سر به میلیاردها دلار میزند. باید در نظر داشت که نیروهای شیعه در خاورمیانه با جمهوری اسلامی دارای منافع مشترک بوده و در صورت لزوم از همدیگر پشتیبانی خواهند کرد. که البته منوط به آن است که در چه شرایطی قرار میگیرند.

ایران همانند همه کشورهای منطقه خاور میانه منهای اسرائیل و ترکیه، الزاما دارای استراتژی نظامی دفاعی است و قادر نخواهد بود برای اشغال يك کشور نیرو بسیج کند، چه رسد به اینکه بتواند هزینه آنرا تامین کند. جنگ هشت ساله ایران با عراق نشان داد که اشغال حتی يك وجب خاک کشورهای دیگر، چه هزینه سنگینی دارد. تازه خود عراقیها هم در صدد اشغال ایران نبودند و قصدشان مهار نیروهای ایران در چهارچوب خاک ایران بود.

اشغال کویت از طرف عراق که تا سال 1960 جزو خاک این کشور محسوب میشد، با آگاهی از تجاوز و اشغال قریب الوقوع این کشور، توسط کشورهای غربی صورت گرفت. برای عراقی ها مسلح بود که آمریکا و انگلستان با تلاشی شوری و بلوک شرق در کوتاه ترین زمان ممکن به عراق حمله خواهند کرد. کشورهای انگلستان و آمریکا و اسرائیل ده ها بار تلاش کردند رهبران عراق را ترور کنند و این کشور را به آشوب بکشند.

اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم برای درهم شکستن آلمان نازی مجبور شد اوکراین، بخشی از فنلاند و شمال افغانستان و شمال ایران را به اشغال خود در آورد و با این پیش بینی و تدارک بود که توانست فاشیسم را بزانو در آورد.

بنابراین ایران دارای محدودیتهای بزرگی است که مانع از آن خواهد شد تا سیاست تهاجمی در پیش گیرد. تمامی شواهد نشان میدهد که تمام کوشش رژیم جمهوری اسلامی، گرفتن تضمین امنیتی از کشورهای غربی و همسایگان است تا ایران مورد تجاوز نظامی قرار نگیرد. توافقات کنفرانس اخیر دریای خزر با همسایگان شمالی، نشان میدهد که ایران آماده مسئولیت پذیری است.

تا چند سال پیش بخشی از سردمداران رژیم همانند خمینی که چندان اطلاعی از اوضاع و توازن نیروها نداشتند، بحث ایجاد يك قطب مذهبی شیعه به مرکزیت کربلا را در برابر مکه که بزعم آنها در انحصار و کنترل سنی ها بود را مطرح میکردند. که با مواجه شدن با شرایط تازه خاورمیانه و جهان و تغییر اوضاع اقتصادی در کشور و بالا رفتن قیمت نفت، این تفکر را کنار گذاشته اند.

اما آنچه مسلم است اگر کشورهای غربی و یا اسرائیل دست به حمله نظامی به ایران بزنند با مقاومت ایران مواجه خواهند شد و این دور از

انتظار هم نیست. اما تحولات خاورمیانه از جمله کوشش برای رسیدن به توافق با فلسطینیها که غرب و آمریکا بدین منظور بسیج شده اند، و تهدید ترکیه به اشغال مناطق نفتی کردستان عراق و به تعویق افتادن جلسه گروه کشورهای پنج بعلاوه يك و جلسه سازمان ملل در باره مسئله هسته ای ایران، نشان میدهد که، آمریکا و غرب مجبورند از طرح خاورمیانه بزرگ، آرام آرام دست بکشند.

خاورمیانه بسرعت دوران گذار را طی میکند. باید در انتظار تحولات تعیین کننده ای بود که اهم آنها تشدید تضاد مردم منطقه با متجاوزان آمریکایی و فشار برای خروج نیروهای نظامی از خاورمیانه و تضاد بین کشورهای عربی و اسرائیل است، که حول توافق بر ای ایجاد فدراسیونی متشکل از فلسطین، اردن و اسرائیل دور میزند، که رژیم اسرائیل با آن مخالف است.

دولت ترکیه با اوضاع پیش آمده در حالت بی وزنی قرار گرفته است. اتحادیه اروپا پیوستن این کشور به این اتحادیه را منتفی دانسته و با شکست طرح خاورمیانه بزرگ مصرف ارتش ترکیه به پایان رسیده است. این خلاء نیروهای نظامی ترکیه و سران این کشور را دچار سر در گمی عجیبی کرده است که در صدد بر آمده اند تا بیبهاسته مبارزه با نیروهای مقاومت کرد مناطق نفتی شمال عراق را اشغال کنند.

عراق در مورد پتانسیل نظامی و هسته ای ایران بیشتر ناشی از آن است که ایران قصد تسلیم شدن ندارد و حاضر نشده است با طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا همراهی کند از طرف دیگر خاورمیانه نیاز مبرم به همکاری اقتصادی و امنیتی منطقه ای دارد که غربیها نمی خواهند ایران سهمی در آن ایفا کند.

شکی نیست که آمریکا و کشورهای غربی همچنان برای پاشیدگی کشورهای خاورمیانه با استفاده از مذهب ادامه خواهند داد ولی همین سیاست هم بر ضد خود تبدیل خواهد شد چون نیروهای سنی هم بیکار ننشسته و خود را سازمان میدهند.

خاورمیانه تا چندی جولانگاه نیروهای مذاهب مسیحی، شیعه و سنی و یهودی خواهد بود. حتما همه نیروهای درگیر در منطقه سعی خواهند کرد از مذهب نهایت استفاده را بکنند. در کنار هزینه سنگینی که آمریکا و کشورهای غربی برای تثبیت آلترناتیو مذهبی در خاورمیانه متحمل میشوند، نیروهای ملی و ملی مذهبی و گرایشات چپ، سرنوشت کشورهای خاورمیانه را رقم خواهند زد.

سنوالی که ذهن بسیاری را بخود مشغول کرده است شرکت فعال نیروهای مقاومت مذهبی در جدال خاورمیانه و چگونگی بر خورد به آنهاست. واقعیت این است که این نیروها ی مذهبی، دارای تشکیلات و برنامه مبارزاتی همانند دوحزب مسیحی **اتحادیه سوسیال مسیحی (CSU)** و **اتحادیه دمکرات مسیحی (CDU)** آلمان هستند.

در دیگر کشورهای اروپایی همانند سوئد، دانمارک، فنلاند، نروژ، انگلستان، استرالیا و پرچمهای آنها با علامت صلیب مسیحی مزین شده است و بسیاری از احزاب این کشورها عمیقا مذهبی هستند. بنابراین مذهبی بودن يك نیروی سیاسی، بمعنی مترقی و یار تجاعی بودن نیست. بلکه معیار، چگونگی بر خورد آنها به نیروهای سیاسی دیگر در جامعه است. تا زمانی که آنها دست به سرکوب فیزیکی نیروهای دیگر نزنند، همانند همه نیروهای دیگر این حق آنهاست که به تبلیغ نظرات خود بپردازند و یا تشکیلات سیاسی درست کنند. در خاورمیانه ما نمونه خوب فلسطین را داریم که همه دیدگاه ها در کنار همدیگر بفعالیت ادامه میدهند.

بالعکس آن هم در مورد همه دیدگاه هاو نیروهای دیگر صادق است. واقعیت این است که هیچ نیرویی در کشورهای خاورمیانه به تنهایی آلترناتیو نیست. همه نیروهای ملی، ملی مذهبی و نیروهای چپ و ملیتهای منطقه، دارای نفوذ و پایگاه در خاورمیانه هستند. با سابقه مبارزاتی که در منطقه وجود دارد میشود انتظار داشت خاورمیانه بتدریج جایگاه خود را در جهان پیدا کند.

باید دید که مردم خاورمیانه و رهبران آنها تا چه اندازه به بلوغ سیاسی رسیده واز تجارب صد سال گذشته و بحرانی که به آنها تحمیل شده است آموخته اند و آیا قادرند از منافع جمعی و هویت ملی خود دفاع کنند، و در پی همکاری منطقه ای بدون رقابت نظامی بر آیند؟ خاورمیانه باید هرچه زودتر خود را از شر متجاوزان و اشغال گران آزاد کند. این جنایت کاران متجاوز ارزشی برای جان انسانها قائل نیستند و به تنها چیزی که می اندیشند غارت منابع طبیعی منطقه است. این وظیفه تاریخی نسل مترقی امروز خاورمیانه است تا سرنوشت خود را بدست گیرد.

م. راد (21.10.2007)